

درباره‌ی مسائل لنبنیسم

ی. و. استالین

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

دی ۱۳۸۶

در باره‌ی مسائل لنیسم

ی. و. استالین

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

دی ۱۳۸۶

فهرست

- | | |
|----|---|
| ۱ | ۱ - تعریف لنینیسم |
| ۴ | ۲ - مسئله‌ی اساسی در لنینیسم |
| ۶ | ۳ - مسئله‌ی انقلاب "پرماننت" |
| ۹ | ۴ - انقلاب پرولتاریائی و دیکتاتوری پرولتاریا |
| ۱۹ | ۵ - حزب و طبقه کارگر در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا |
| ۴۲ | ۶ - مسئله‌ی مربوط به پیروزی سوسیالیسم در یک کشور |
| ۵۵ | ۷ - مبارزه در راه پیروزی ساختمان سوسیالیستی |
| ۶۷ | ۸ - توضیحات |

در باره‌ی مسائل لنینیسم

به سازمان حزب کمونیست (بلشویک)
اتحاد شوروی لنین گراد تقدیم می‌دارم
ی. استالین.

۱

تعریف لنینیسم

در رساله‌ی "راجع به اصول لنینیسم" تعریف معینی درباره‌ی لنینیسم بیان گردید که از قرار معلوم مورد تصدیق عامه واقع شده است. آن تعریف حاکی است که:

« لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی است. دقیق‌تر: لنینیسم به طور کلی تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی و به طور اخص تئوری و تاکتیک دیکتاتوری پرولتاریا می‌باشد. » [۱]

آیا این تعریف صحیح است؟

من تصور می‌کنم صحیح است. اولاً به این علت صحیح است که برعکس عقیده‌ی بعضی از منتقدین لنین، که به غلط تصور می‌کنند لنینیسم بعد از جنگ امپریالیستی ظهور نموده است، ریشه‌های تاریخی لنینیسم را صحیحاً نشان می‌دهد و لنینیسم را چون مارکسیسم عصر امپریالیسم توصیف می‌نماید. ثانیاً، به آن علت صحیح است که در مقابل عقاید سوسیال دموکراسی که تصور می‌کنند لنینیسم فقط با شرایط اوضاع ملی روسیه قابل تطبیق است، جنبه‌ی بین‌المللی لنینیسم را صحیحاً قید می‌نماید. ثانیاً صحیح است زیرا رابطه‌ی ناگسستگی لنینیسم را با تعلیمات مارکس صحیحاً توصیف نموده علی‌رغم بعضی منتقدین، که لنین را به مثابه‌ی تکامل بعدی مارکسیسم نشناخته و فقط آن را استقرار مجدد مارکسیسم و تطبیق آن با شرایط و واقعیت روسیه می‌دانند، نشان می‌دهد که لنینیسم مارکسیسم عصر امپریالیسم است.

گویا هیچ یک از این مسائل به تفسیرات خاصی احتیاج ندارد.
مع ذلک معلوم میشود در حزب ما کسانی هستند که لازم می دانند لنینیسم
را طور دیگری تعریف نمایند. مثلاً زینویف تصور می کند که:

« لنینیسم، مارکسیسم عصر جنگ‌های امپریالیستی و انقلاب
جهانی است، انقلابی که مستقیماً در کشوری دارای اکثریت دهقانی
آغاز شده است. »

مفهوم کلماتی که زینویف روی آن تکیه کرده است چیست؟ داخل کردن
عقب ماندگی و جنبه‌ی دهقانی روسیه در تعریف لنینیسم یعنی چه؟
یعنی تبدیل لنینیسم، که یک آموزش بین‌المللی پرولتاریائی است، به
محصول محیط اختصاصی روسیه.
یعنی بازیچه شدن در دست باوئر و کائوتسکی، که مفید بودن لنینیسم را
برای کشورهای دیگری که از حیث سرمایه داری بیشتر ترقی کرده‌اند انکار
می نمایند.

حرفی نیست که مسئله‌ی دهقانان برای کشور روسیه حائز اهمیت شایانی
است و کشور ما هم کشور دهقانی است. ولی این واقعیت برای تشریح اصول
لنینیسم چه اهمیتی می تواند داشته باشد؟ مگر لنینیسم فقط در زمینه‌ی روسیه و
برای روسیه و برای روسیه به وجود آمده است و نه در زمینه‌ی امپریالیسم و به
طور کلی برای کشورهای امپریالیستی؟ مگر تألیفات لنین از قبیل "امپریالیسم به
مثابه‌ی بالاترین مرحله‌ی سرمایه داری" [۲]، مگر "دولت و انقلاب" [۳]،
"انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد" [۴]، "مرض بچه گانه‌ی چپ روی در
کمونیسم" [۵] و غیره فقط برای روسیه دارای اهمیت هستند و نه به طور کلی
برای همه‌ی کشورهای امپریالیستی؟ مگر لنینیسم مجموعه‌ای از آزمایش نهضت
انقلابی تمام کشورهای نیست؟ مگر اصول تئوری و تاکتیک لنینیسم به درد احزاب
پرولتاریائی همه‌ی کشورهای نمی خورد و حتمی الاجراء نیست؟ مگر لنین حق
نداشت وقتی که می گفت "بلشویسم آن نمونه‌ای از تاکتیک است که به کار همه
می آید"؟ (رجوع به جلد ۲۳ ص ۳۸۶ چاپ روسی). مگر حق به جانب لنین
نبود وقتی که از "اهمیت بین‌المللی" * حکومت شوروی و شالوده‌ی تئوری و
تاکتیک بلشویکی " سخن می راند؟ (رجوع به جلد ۲۵ ص ۱۷۱ - ۱۷۲ چاپ
روسی). مگر مثلاً سخنان لنین که ذیلاً نقل می شود صحیح نیست:

۱ - * - تکیه روی کلمات از من است. بی. استالین - (کلیه‌ی جاهائی که با (*)
علامت گذاری شده تکیه از رفیق استالین است).

« بر اثر عقب ماندگی فوق‌العاده و خرده بورژوازی بودن کشور ما، دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه نسبت به کشورهای پیشرو به واسطه‌ی بعضی خصوصیات، ناگزیر باید متمایز باشد. ولی نیروهای اساسی و فرم‌های اساسی اقتصادی اجتماعی در روسیه همان است که در هر کدام از کشورهای دیگر سرمایه داری می باشد و لذا این خصوصیات به هر چه مربوط باشد به موضوع عمده ربطی نخواهد داشت. * » (رجوع به جلد ۲۴ ص ۵۰۸ چاپ روسی)

اگر تمام مطالب مذکور صحیح است، آیا به این نتیجه نخواهیم رسید که تعریفی که زینویف درباره‌ی لنینیسم قائل است نمی تواند مورد تصدیق قرار گیرد؟ چگونه می توان این تعریف محدود ملی لنینیسم را با انترناسیونالیسم در یک جا گنجاند؟

۲

مسئله‌ی اساسی در لنینیسم

در رساله‌ی "راجع به اصول لنینیسم" گفته شده است که:

« بعضی‌ها تصور میکنند نکته‌ی اساسی لنینیسم مسئله‌ی دهقانان بوده و سرمنشاء لنینیسم مسئله‌ی مربوط به دهقان و نقش و درجه‌ی اهمیت آن میباشد. این تصور به کلی عاری از صحت است. موضوع اساسی لنینیسم و سرمنشاء آن مسئله‌ی دهقانان نبوده بلکه مسئله‌ی دیکتاتوری پرولتاریا و شرایط به دست آوردن و شرایط استوار ساختن آن میباشد. موضوع دهقانان که برای پرولتاریا در مبارزه در راه تصرف حکومت قضیه‌ی یک متفق است، یک موضوع فرعی و اشتقاقی است. » [۶]

آیا این قاعده صحیح است؟

من تصور می‌کنم صحیح است. این قاعده کاملاً ناشی از تعریف لنینیسم است. اگر حقیقتاً لنینیسم تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی است و مضمون اصلی انقلاب پرولتاریائی هم دیکتاتوری پرولتاریا است، پس روشن می‌شود که مسئله‌ی عمده‌ی لنینیسم عبارت از مسئله‌ی دیکتاتوری پرولتاریا و حل‌جی این مسئله و استدلال و تصریح آن می‌باشد.

با وجود این معلوم می‌شود که زینویف با این قاعده موافق نیست. در مقاله‌ی خود که تحت عنوان "یاد بود لنین" نوشته است، می‌گوید:

« چنان چه قبلاً گفته‌ام مسئله‌ی نقش دهقانان مسئله‌ی اساسی*^۲ بلشویسم، لنینیسم است. »

به طوری که مشاهده می‌کنید این قاعده سر تا پا ناشی از تعریف غلطی است که زینویف در باره‌ی لنینیسم کرده است و لذا همان طوری که تعریف وی در باب لنینیسم صحیح نیست قاعده‌ای هم که بیان نموده غلط است.

آیا تز لنین در باب این که دیکتاتوری پرولتاریا "مضمون اساسی انقلاب پرولتاریائی است"، صحیح است؟ (رجوع به جلد ۲۳ ص ۳۳۷ چاپ روسی) بی‌شک صحیح است. آیا تز راجع به این که لنینیسم تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریا است درست است؟ من تصور می‌کنم درست است. پس چه نتیجه‌ای از این می‌گیریم؟ از این نتیجه می‌گیریم که مسئله‌ی اساسی لنینیسم و مبدأ و بنیان آن عبارت است از مسئله‌ی دیکتاتوری پرولتاریا.

آیا راست نیست که مسئله‌ی امپریالیسم، مسئله‌ی تکامل امپریالیسم به شکل جهش، مسئله‌ی پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، مسئله‌ی دولت پرولتاریا، مسئله‌ی شکل شوروی آن دولت، مسئله‌ی نقش حزب در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا، مسئله‌ی طرق ساختمان سوسیالیسم، همه‌ی این مسائل اساسی، حل‌جی مسئله‌ی دهقانان از نقطه‌ی نظر دیکتاتوری پرولتاریا بی‌معنی می‌بود؟

جای حرف نیست که لنین در مسئله‌ی دهقانان خبره بود. شکی نیست که مسئله‌ی دهقانان به عنوان مسئله‌ی متفق پرولتاریا برای پرولتاریا حائز مهم‌ترین اهمیت‌ها بوده و جزء ترکیبی مسئله‌ی اساسی دیکتاتوری پرولتاریا است. اما مگر این نکته هم واضح نیست که اگر مسئله‌ی اساسی دیکتاتوری پرولتاریا در برابر لنینیسم قرار نمی‌گرفت، محصول آن یعنی مسئله‌ی دهقانان نیز به عنوان متفق پرولتاریا وجود نداشت؟ مگر واضح نیست که هرگاه مسئله‌ی به دست

۲ - * - تکیه روی کلمات از من است. ی. استالین

گرفتن حکومت توسط پرولتاریا عملاً در مقابل لنینیسم قرار نمی گرفت، آن گاه مسئله‌ی اتفاق وی با دهقانان نیز مورد نداشت؟

هرگاه لنین مسئله‌ی دهقانان را بر بنیان تئوری و تاکتیک دیکتاتوری پرولتاریا حل‌جی نمی کرد و هرگاه آن را دور از این بنیان و خارج از آن قرار می داد آن وقت لنین، بزرگترین ایدئولوگ پرولتاریائی نبوده، همان طوری که اغلب ادبای خرده بورژوازی خارجی او را تصویر می کنند، به طور ساده یک نفر "فیلسوف در مسائل دهقانی" می بود.

از دو حال خارج نیست:

یا مسئله‌ی دهقانان مسئله‌ی عمده‌ی لنینیسم است، در این صورت لنینیسم برای کشورهای سرمایه‌داری مترقی و برای کشورهای که دهقانی نیستند بی فایده بوده و ضرورتی ندارد.

یا مسئله‌ی عمده‌ی لنینیسم دیکتاتوری پرولتاریا است و در این صورت لنینیسم آموزش بین‌المللی پرولترهای تمام کشورها بوده و بدون استثناء برای همه‌ی کشورها منجمله برای کشورهای سرمایه‌داری مترقی نیز به کار آمده و حتمی می باشد.

از این دو یکی را باید برگزید.

۳

مسئله‌ی انقلاب "پرماننت"

"تئوری انقلاب پرماننت" در رساله‌ی "راجع به اصول لنینیسم" به شکل "تئوری" که برای موضوع دهقانان ارزش کافی قائل نیست ارزیابی شده است. در آنجا گفته شده است:

« بنابراین جنگ لنین با طرفداران انقلاب "پرماننت" بر سر پی در پی بودن انقلاب نبود، چون لنین خودش نیز دارای نظریه‌ی انقلاب پی در پی بود. بلکه بر سر این بود که آنها برای نقش دهقانان که بزرگ‌ترین ذخیره‌ی پرولتاریا می باشند، ارزشی قائل نبودند. » [۷]

این توصیف که از "پرماننتیست‌های" روس شده است تا این اواخر مورد تصدیق عامه بود. اما با وجود این که عموماً صحیح است باز هم نمی توان آن

را کامل دانست. مباحثه‌ی سال ۱۹۲۴ از یک طرف و تجزیه و تحلیل دقیق تألیفات لنین از طرف دیگر نشان دادند که اشتباه "پرماننتیست‌های" روس تنها بی ارزش انگاشتن نقش دهقانان نبوده بلکه این نیز بوده است که برای نیرو و استعداد پرولتاریا در راهنمایی دهقانان ارزش کافی قائل نبوده و به ایده‌ی سلطه‌ی پرولتاریا نیز ایمان نداشتند.

از این رو من در رساله‌ی خود به نام "انقلاب اکتبر و تاکتیک کمونیست‌های روس" (دسامبر سال ۱۹۲۴) توصیف سابق الذکر را توسعه داده، توصیف کامل‌تر دیگری را جایگزین آن نمودم. این است آن چه که در این رساله گفته شده است:

« معمولاً تاکنون یک جنبه‌ی تئوری "انقلاب پرماننت" یعنی جنبه‌ی عدم ایمان با مکان‌های انقلابی نهضت دهقانان را قید میکردند. اکنون از نظر انصاف لازم است. جنبه‌ی مذکور با اضافه کردن جنبه‌ی دیگر، یعنی عدم ایمان به نیرو و استعداد پرولتاریای روسیه، تکمیل شود. » [۸]

البته این به آن معنی نیست که لنینیسم بر ضد ایده‌ی انقلاب پرماننت، که از طرف مارکس در سال‌های چهل قرن گذشته [۹] در کمال وضوح اعلام شده است، بوده و یا میباید. برعکس. لنین تنها مارکسیستی بود که به ایده‌ی انقلاب پرماننت صحیحاً پی برده و آن را بسط داد. در این مسئله فرق بین لنین و "پرماننتیست‌ها" آن است که "پرماننتیست‌ها" ایده‌ی انقلاب پرماننت مارکس را تحریف نموده آن را به دانش بی جان کتابی تبدیل کردند، حال آن که لنین آن را در شکل خالص خود گرفته یکی از ارکان تئوری انقلابی خویشانش نمود. باید به خاطر داشت که ایده‌ی رشد انقلاب بورژوازی دمکراتیک و بدل گشتن آن به انقلاب سوسیالیستی، که لنین در سال ۱۹۰۵ در معرض افکار گذارد، یکی از شکل‌های تجسم تئوری انقلاب پرماننت مارکس می باشد. این است آن چه که لنین در این باره در همان سال ۱۹۰۵ نوشته است:

« درست به همان اندازه که نیروی ما یعنی نیروی پرولتاریای آگاه و متشکل اجازه دهد، ما فوراً به عبور از انقلاب دمکراتیک به سوی انقلاب سوسیالیستی آغاز خواهیم نمود. ما طرفدار انقلاب پی در پی هستیم^۳ * ما در نیمه‌ی راه توقف نخواهیم کرد...

۳ - * - تکیه روی کلمات از من است. ی. استالین

ما بدون ماجراجوئی و بدون این که به وجدان علمی خود خیانت کرده از پی شهرت ارزان بدویم، می توانیم فقط یک چیز بگوئیم و آن را می گوئیم: ما با تمام نیروی خویش به تمام دهقانان کمک می کنیم که انقلاب دمکراسی را انجام دهند تا این که برای ما، برای احزاب پرولتاریا، گذشتن به سوی وظیفه‌ی تازه و عالی ترین، یعنی گذشتن به سوی انقلاب سوسیالیستی در اسرع اوقات، آسان تر امکان پذیر گردد.» (رجوع به جلد ۸ ص ۱۸۶ - ۱۸۷ چاپ روسی).

و این است آن چه که لنین بعد از ۱۶ سال یعنی پس از توفیق پرولتاریا در به دست گرفتن حکومت در این موضوع می نویسد:

« کائوتسکی‌ها، هیلفردینگ‌ها، مارتف‌ها، چرنوف‌ها، هیلکویت‌ها، لونگه‌ها، ماکدنالدها، توراتی‌ها و قهرمانان دیگر مارکسیسم "دو و نیم" نتوانستند...تناسب بین انقلاب دمکراتیک بورژوازی و انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا را درک کنند. اولی به دومی منتقل می گردد.* دومی، در حال عبور، مسائل اولی را حل کرده کار اولی را استحکام می بخشد. مبارزه و فقط مبارزه حل میسازد که تا چه اندازه ممکن است دومی از اولی بگذرد. » (رجوع به جلد ۲۷ ص ۲۶ چاپ روسی).

من به اقتباس اولی که از مقاله‌ی لنین "روش سوسیال دمکرات‌ها نسبت به نهضت دهقانان" منتشره‌ی یکم سپتامبر سال ۱۹۰۵ برداشته شده، توجه و دقت مخصوصی ابراز می دارم و این که من روی آن تکیه می کنم برای اطلاع اشخاصی است که هنوز هم اصرار دارند که گویا لنین به ایده‌ی رشد انقلاب بورژوازی دمکراسی و بدل گشتن آن به انقلاب سوسیالیستی و بر ایده‌ی انقلاب پرممانت بعد از جنگ امپریالیستی پی برده است. این اقتباس شکی باقی نمی گذارد در این که این اشخاص به گمراهی عمیقی دچار گشته‌اند.

انقلاب پرولتاریائی و دیکتاتوری پرولتاریا

فرق علائم مشخصه‌ی انقلاب پرولتاریائی با انقلاب بورژوازی چیست؟ تفاوت بین انقلاب پرولتاریائی و انقلاب بورژوازی را ممکن است در ۵ ماده‌ی اساسی خلاصه کرد.

(۱) معمولاً انقلاب بورژوازی موقعی شروع می‌شود که شکل‌های رژیم سرمایه‌داری، قبل از نفوذ علنی در اعماق جامعه‌ی فئودالی، کم و بیش حاضر شده و رشد و نمو کرده و رسیده است، در صورتی که انقلاب پرولتاریائی وقتی شروع می‌شود که هیچ یک یا تقریباً هیچ یک از اشکال رژیم سوسیالیستی حاضر نبوده و وجود ندارد.

(۲) وظیفه‌ی اساسی انقلاب بورژوازی آن است که حکومت را به دست گرفته آن را با اقتصادیات موجوده‌ی بورژوازی متناسب سازد، و حال آن که وظیفه‌ی اساسی انقلاب پرولتاریائی آن است که، پس از به دست گرفتن حکومت، اقتصاد نوین سوسیالیستی بر پا نماید.

(۳) انقلاب بورژوازی معمولاً با به دست آوردن حکومت به پایان می‌رسد، در صورتی که برای انقلاب پرولتاریائی به دست آمدن حکومت تازه آغاز کار بوده و ضمناً از حکومت چون اهرمی برای تجدید ساختمان اقتصادی کهنه و ایجاد ساختمان‌های اقتصادی نوین استفاده می‌شود.

(۴) انقلاب بورژوازی به تعویض گروه استثمار کننده‌ای که در رأس حکومت قرار دارند با گروه استثمارکننده‌ی دیگر اکتفاء می‌کند و بنابراین احتیاجی به در هم شکستن دستگاه کهنه‌ی دولتی ندارد، در صورتی که انقلاب پرولتاریائی از رأس حکومت، همه و هرگونه دستجات استثمارکننده را برداشته پیشوای تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان یعنی طبقه‌ی پرولتاریا را در رأس حکومت جای می‌دهد و به این ترتیب، بدون در هم شکستن دستگاه کهنه‌ی دولتی و تعویض آن به نو، کارش از پیش نمی‌رود.

(۵) انقلاب بورژوازی نمی‌تواند برای مدتی طولانی میلیون‌ها زحمتکشان و توده‌های استثمار شونده را در پیرامون بورژوازی گردآورد، مخصوصاً به آن دلیل که آنان زحمتکش و استثمار شونده‌اند و حال آن که انقلاب پرولتاریائی، اگر می‌خواهد وظیفه‌ی اساسی خود را در تحکیم حکومت پرولتاریائی و ساختمان اقتصادیات نوین سوسیالیستی به موقع انجام گذارد، می‌تواند و باید آن را در

یک اتحاد طولانی با پرولتاریا پیوند دهد، به همان دلیل که آنان زحمتکش و استثمار شونده‌اند.

اینک پاره‌ای از قواعد اساسی لنین در این باره:
لنین می‌گوید:

« یکی از تفاوت‌های اساسی انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی در این است که انقلاب بورژوازی، که در اعماق رژیم فئودالیسم کهنه متدرجاً نمو نموده و ریشه دوانده است، سازمان‌های اقتصادی نوینی را ایجاد می‌کند که به تدریج تمام جوانب جامعه‌ی فئودالی را تغییر می‌دهند. انقلاب بورژوازی فقط یک وظیفه داشت و آن این است که تمام بندهای جامعه‌ی پیشین را پاره نموده، برود و به دور اندازد. انقلاب بورژوازی با انجام این وظیفه تمام آن کاری را می‌کند که از او خواستارند یعنی رشد سرمایه‌داری را تقویت می‌نماید.

انقلاب سوسیالیستی کاملاً در وضع دیگری قرار دارد. هر قدر آن کشوری که شروع انقلاب سوسیالیستی به حکم پیچ و خم‌های تاریخ به عهده‌اش افتاده است، عقب مانده تر باشد، همان قدر عبور از مناسبات کهنه‌ی سرمایه‌داری به سوسیالیسم برایش مشکل‌تر است. در این جاست که به وظائف تخریب، وظائف دشوار نوینی که تا به حال هیچ سابقه نداشته، یعنی وظائف تشکیلاتی، نیز اضافه می‌شود. »
(رجوع به جلد ۲۲ ص ۵۱۳ چاپ روسی).

لنین چنین ادامه می‌دهد:

« هرگاه نیروی خلاقه‌ی مردم در انقلاب روس، که آزمایش عظیم سال ۱۹۰۵ را گذرانده بود، در همان ماه فوریه‌ی ۱۹۱۷ شوراهای را به وجود نمی‌آورد، شوراهای به هیچ وجه نمی‌توانستند در ماه اکتبر حکومت را به دست گیرند، زیرا موفقیت فقط به وجود شکل‌های سازمانی حاضر نهضت وابسته بود که میلیون‌ها مردم را در بر گرفته باشد. این شکل حاضر و آماده، همانا شوراهای بودند و بنابراین در شئون سیاسی موفقیت‌های درخشان و پیشروی سراسر پیروزمندان‌های که ما آن را گذرانیم در انتظار ما بود، زیرا شکل تازه‌ی سیاسی، حاضر و آماده بود و برای ما فقط یک کار باقی مانده بود که به وسیله‌ی صدور چند تصویب‌نامه، حکومت شوراهای را، که در ماه‌های اول انقلاب در حال جنینی بود، به شکل قانوناً به رسمیت

شناخته شده و مستقر شده‌ی در کشور روسیه، یعنی به شکل جمهوری شوروی روسیه در آوریم. « (رجوع به همان کتاب ص ۳۱۵).

لنین می گوید:

« دو وظیفه‌ی بی نهایت مشکل دیگر هم باقی مانده بود که به هیچ وجه نمی توانست مثل پیشرفت پیروزمندانه‌ای که در ماه‌های اول انقلاب نصیب ما گردید حل شود. « (همان کتاب ص ۳۱۵).

« اولاً وظائف مربوط به تشکیلات داخلی که در برابر هر انقلاب سوسیالیستی عرض اندام می کند. فرق انقلاب سوسیالیستی با انقلاب بورژوازی همانا این است که در مورد دوم شکل‌های حاضری از مناسبات سرمایه داری موجود است در صورتی که حکومت شوروی یعنی حکومت پرولتاریا این مناسبات حاضر و آماده را دریافت نمی کند، مگر این که کامل ترین شکل‌های سرمایه داری را بگیریم که در آن جا هم این مناسبات در حقیقت فقط قسمت کوچک فوقانی صنایع را در بر گرفته و تأثیرش در کشاورزی بسیار ناچیز است. تهیه‌ی آمار و تفتیش بنگاه‌های بزرگ و تبدیل تمام دستگاه اقتصادی دولتی به ماشین واحد بزرگ اقتصادی که طوری کار کند که صدها میلیون نفر با نقشه‌ی یگانه‌ای رهبری شوند، این است آن وظیفه‌ی عظیم تشکیلاتی که بر دوش ما قرار گرفته است. چنین مسئله‌ای را در شرایط کنونی کار به هیچ وجه نمی توانستیم آن طوری که وظیفه‌ی جنگ داخلی را با "هورا و هیاهو" به انجام رساندیم، حل نمائیم. « (همان کتاب ص ۳۱۶).

« دومین دشواری عظیم... مسئله‌ی بین المللی است. اگر ما به این آسانی از عهده‌ی دار و دسته‌ی کرنسکی بر آمدیم و اگر ما به این آسانی موفق به ایجاد حکومت در کشور خود شدیم، اگر ما بدون تحمل کمترین زحمتی به دریافت تصویب نامه‌ی اجتماعی کردن زمین و نظارت کارگران توفیق یافتیم، هرگاه تمام این موفقیت‌ها را این طور به آسانی تحصیل نموده‌ایم فقط در سایه‌ی آن بود که خوشبختانه شرائطی به میان آمد که ما را برای مدت کوتاهی در مقابل امپریالیسم بین‌المللی حفظ نمود. امپریالیسم بین‌المللی با تمام قدرت سرمایه‌ی خود، با تکنیک منتها درجه متشکل نظامی خود، که واجد از حیث

موقعیت عمومی خود و خواه از لحاظ منافع اقتصادی آن طبقه‌ی سرمایه‌داری که در آن مجسم است و بنابر روابط بازرگانی و مناسبات مالی و بین‌المللی، در هیچ موردی و با هیچ گونه شرایطی نمی‌تواند پهلو به پهلو جمهوری شوروی زندگی نماید. تصادم در اینجا ناگزیر است. عظیم‌ترین دشواری انقلاب روسیه و بزرگ‌ترین مسئله‌ی تاریخی این انقلاب در این نکته است: لزوم حل مسائل بین‌المللی، لزوم ایجاد انقلاب بین‌المللی. « (همان کتاب ص ۳۱۷).

چنین است جنبه‌ی داخلی و مفهوم اساسی انقلاب پرولتاریائی. آیا ممکن است بدون انقلاب جبری و بدون دیکتاتوری پرولتاریا به چنین تجدید ساختمان اساسی رژیم کهنه‌ی بورژوازی نائل آمد؟ روشن است که خیر. اگر تصور شود که چنین انقلابی را با آرامش در چهار دیوار دموکراسی بورژوازی، که برای سیادت بورژوازی فراهم شده است، می‌توان انجام داد، چنین تصویری یا دیوانگی و از دست دادن عقل سلیم انسانی و یا با وقاحت و آشکارا از انقلاب پرولتاریائی روی گرداندن است. این قاعده باید مخصوصاً از این لحاظ با قوت و قاطعیت زیادتری تأکید شود، که سرو کار ما با انقلاب پرولتاریائیست که فعلاً فقط در یک کشور فاتح شده و در محاصره‌ی کشورهای سرمایه‌داری مخاصم بسر می‌برد و بنابراین سرمایه‌داری بین‌المللی نمی‌تواند از بورژوازی این کشور پشتیبانی نکند. به همین سبب است که لنین می‌گوید:

« آزادی طبقه‌ی ستم کش نه فقط بدون انقلاب اجباری بلکه بدون محو آن دستگاه حاکمه‌ی دولتی هم که به دست طبقه‌ی حاکمه ایجاد شده غیر ممکن می‌باشد. » (رجوع به جلد ۲۱ ص ۳۷۳ چاپ روسی).

« دمکرات‌های خرده بورژوازی یعنی خدمتگذاران عملی بورژوازی که خود را "سوسیالیست" مینامند، چنین می‌گویند* - بگذار اول در شرایط حفظ مالکیت شخصی، یعنی با وجود حفظ حاکمیت و ستم سرمایه، اکثریت مردم نسبت به حزب پرولتاریا اظهار وفاداری نمایند - فقط آن وقت است که حزب پرولتاریا می‌تواند و باید

۴ - * - تکیه روی کلمات از من است. ی. استالین.

حاکمیت را به دست خویش گیرد. « (رجوع به جلد ۲۴ ص ۶۴۷ چاپ روسی).

« ما می گوئیم * - " بگذار اول پرولتاریای انقلابی، بورژوازی را سرنگون ساخته، ستم سرمایه را در هم شکسته، دستگاه دولتی بورژوازی را منهدم بکند - آن وقت پرولتاریای پیروزمند به زودی می تواند توجه و پشتیبانی اکثریت توده‌های زحمتکش غیر پرولتاریائی را به سوی خود جلب نموده به حساب استنمار کنندگان احتیاجات ایشان را تأمین نماید. « (در همان جا).

لنین ادامه می دهد:

« پرولتاریا باید برای جلب اکثریت اهالی به سوی خویش اولاً بورژوازی را سرنگون ساخته حاکمیت دولتی را به دست خود گیرد؛ ثانیاً دستگاه دولتی کهن را داغان کرده، حاکمیت شوروی را مستقر سازد و با این عمل، فرمانروائی و اعتبار و نفوذی را که بورژوازی و سازشکاران خرده بورژوازی در بین توده‌های زحمتکش غیر پرولتاریائی دارند ریشه کن نماید. ثالثاً پرولتاریا باید حوائج اقتصادی اکثریت توده‌های زحمتکش غیر پرولتاریا را از طریق انقلابی به حساب استنمار کنندگان بر آورده، نفوذ بورژوازی و سازشکاران خرده بورژوازی را در بین آنان به کلی نابود سازد. « (رجوع به همان کتاب ص ۶۴۱).

اینها هستند علائم مشخصه‌ی انقلاب پرولتاریائی. اگر تصدیق شده است که دیکتاتوری پرولتاریا مضمون اساسی انقلابی پرولتاریائی می باشد، پس علائم اساسی دیکتاتوری پرولتاریا از چه قرار است؟ اینک کلی ترین تعریفی که لنین در باره‌ی دیکتاتوری پرولتاریا نموده است:

« دیکتاتوری پرولتاریا انتهای مبارزه‌ی طبقاتی نیست، بلکه با شکل‌های جدیدی ادامه‌ی آن است. دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریای پیروز شده‌ی است که قدرت سیاسی را به دست گرفته و بر ضد بورژوازی که مغلوب شده ولی نابود نگشته و از بین نرفته و از مقاومت دست بر نداشته و مقاومت خود را تقویت کرده است، مبارزه می کند. « (رجوع به جلد ۲۴ ص ۳۱۱ چاپ روسی).

لنین به مخلوط کردن دیکتاتوری پرولتاریا با حکومت "عموم مردم" و "منتخب عموم" و حکومت "غیر طبقاتی" اعتراض نموده، می گوید:

« آن طبقه‌ای که سلطه‌ی سیاسی را به دست خود گرفت وقتی این عمل را اجرا کرد که متوجه بود به تنهایی* آن را به دست می گیرد. این موضوع در مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا مستتر است، و این مفهوم هم زمانی دارای معنی است که یک طبقه بداند که تنها او است که حاکمیت سیاسی را به دست می گیرد و نه خود و نه دیگران را با سخنانی از قبیل حکومت "عموم مردم و منتخب عموم و مورد تقدیس همه‌ی مردم" فریب ندهد. » (رجوع به جلد ۲۶ ص ۲۸۶ چاپ روسی).

ولی این به آن معنی نیست که حاکمیت یک طبقه مثل طبقه‌ی پرولتاریا که این حاکمیت را با طبقات دیگر تقسیم نمی کند و نمی تواند هم تقسیم کند، برای انجام مقاصد خویش به کمک و اتحاد با زحمتکشان و توده‌های استثمار شونده‌ی سایر طبقات محتاج نیست. بر عکس. این حاکمیت، یعنی حاکمیت یک طبقه، فقط به شکل خاص اتحاد بین طبقات پرولترها و توده‌های زحمتکش طبقات خرده بورژوازی و مقدم بر همه توده‌های زحمتکش دهقانان می تواند تثبیت شده و تا آخر اجراء گردد.

این شکل خاص اتحاد چه چیز و عبارت از چیست؟ آیا این اتحاد با توده‌های زحمتکش طبقات دیگر، غیر پرولتری به طور کلی با ایده‌ی دیکتاتوری یک طبقه متضاد نمی باشد؟

این شکل خاص اتحاد آن است که پرولتاریا نیروی رهبری کننده‌ی این اتحاد می باشد. این شکل خاص اتحاد عبارت از آن است که رهبر دولت و رهبر در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا تنها یک حزب است یعنی حزب پرولتاریا، یعنی حزب کمونیست‌ها که رهبری را با سایر احزاب تقسیم نمی کند و نمی تواند هم تقسیم کند.

چنان که می بینید تضاد در این جا فقط ظاهری و تصویری است. لنین می گوید:

« دیکتاتوری پرولتاریا شکل خاص اتحاد طبقاتی است * که بین پرولتاریا که پیش آهنگ زحمتکشان است با قشرهای متعدد غیر پرولتاریائی زحمتکشان (خرده بورژوازی، صاحب کاران خرده پا، دهقانان، روشنفکران و غیره) یا با اکثریت اینها بر ضد سرمایه بر

قرار می شود، اتحادی که به منظور سرنگون ساختن کامل سرمایه، سرکوبی کامل مقاومت بورژوازی و کوشش وی در راه بازگشت، اتحادی که به منظور ایجاد و تحکیم نهائی سوسیالیسم می باشد. این، نوع خاصی از اتحاد است که در شرایط مخصوص یعنی در شرائط جنگ سبعانهی داخلی صورت می گیرد، اتحادی است که بین طرفداران پا بر جای سوسیالیسم و متفقین مردم آن و گاهی "بی طرفها" انجام می گیرد (در این مورد اتحاد به منظور مبارزهی مشترک، به سازش دربارهی بی طرف مانند تبدیل می شود)، اتحاد میان طبقاتی است که از حیث جنبهی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و معنوی یکسان نیستند. *» (رجوع به جلد ۲۴ ص ۳۱۱ چاپ روسی).

کامنفرم در یکی از سخنرانیهای تعلیماتی خود در باب این مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا به بحث پرداخته چنین می گوید:

« دیکتاتوری، اتحاد یک طبقه با طبقه دیگر نیست. »

تصور می کنم که در اینجا منظور کامنفرم مقدم بر هر چیز آنجائی از رسالهی "انقلاب اکتبر و تاکتیک کمونیستهای روس" من است که در آنجا گفته شده است:

« دیکتاتوری پرولتاریا صرفاً عبارت از قرار گرفتگان در رأس حکومت نیست که با دست دلسوزانهی یک "استراتژ آزموده" "ماهرانه" "دست چین" شده و به فلان یا بهمان قشر اهالی "عاقلانه تکیه کرده باشند". دیکتاتوری پرولتاریا اتحاد طبقاتی پرولتاریا و تودههای زحمتکش دهقانان است که برای سرنگون ساختن سرمایه و برای پیروزی نهائی سوسیالیسم، منتها با این شرط که نیروی رهبری کنندهی این اتحاد پرولتاریا است، برقرار میگردد. » [۱۰]

من کاملاً پشتیبان این دیکتاتوری پرولتاریا هستم زیرا به عقیدهی من تماماً و کاملاً با فرمول لنین، که هم اکنون در بالا ذکر شده، توافق دارد.

۵ - * - تکیه روی کلمات از من است. ی. استالین.

من تأکید می‌کنم که اظهارات کامنف دایر به این که "دیکتاتوری اتحاد یک طبقه با طبقه‌ی دیگر نیست"، و آن هم به چنین شکل قطعی و بی‌چون و چرائی، با تئوری دیکتاتوری پرولتاریای لنین هیچ‌گونه وجه مشترکی ندارد. من تأکید می‌کنم که این‌گونه سخنان را فقط مردمانی می‌توانند بر زبان رانند که معنای پیوستگی ایده‌ی اتحاد پرولتاریا و دهقانان و ایده‌ی سلطه‌ی پرولتاریا را در این اتحاد نفهمیده باشند. فقط مردمانی می‌توانند این‌طور سخن بگویند که به این‌تر لنین پی نبرده باشند که می‌گویند:

« تنها سازش با دهقانان * می‌تواند انقلاب سوسیالیستی را در روسیه، مادامی که در سایر کشورها انقلاب فرا نرسیده است، نجات بخشد. » (رجوع به جلد ۲۶ ص ۲۳۸ چاپ روسی).

فقط کسانی می‌توانند این‌گونه سخنان را ادا کنند که این قواعد لنین را درک نکرده باشند که می‌گویند:

« پشتیبانی از اتحاد میان پرولتاریا و دهقانان برای این که پرولتاریا بتواند نقش رهبری کننده و حاکمیت دولتی را در دست خود نگاه دارد، عالی‌ترین پرنسپ دیکتاتوری است. * » (رجوع به همان کتاب ص ۴۶۰).

لنین سرکوبی استثمار کنندگان را یکی از مهم‌ترین هدف‌های دیکتاتوری پرولتاریا شمرده و چنین می‌گوید:

« مفهوم علمی دیکتاتوری نیست مگر حاکمیتی که به هیچ چیز محدود نشود، هیچ قانون و قاعده‌ای مطلقاً دست آن را نبندد و مستقیماً به زور تکیه کند. » (رجوع به جلد ۲۵ ص ۴۴۱ چاپ روسی).

« معنی دیکتاتوری - این قسمت را، حضرات کادت‌ها مخصوصاً برای همیشه در نظر داشته باشید - عبارت است از حاکمیت نامحدودی که به زور تکیه می‌کند نه به قانون. در موقع جنگ داخلی هرگونه حکومت فاتح فقط می‌تواند دیکتاتوری باشد و بس. » (رجوع به جلد ۲۵ ص ۴۳۶ چاپ روسی).

هرچند دیکتاتوری بدون زور امکان پذیر نمی باشد ولی دیکتاتوری پرولتاریا تنها زور هم نیست.
لنین می گوید:

« هر چند دیکتاتوری بدون زور ممکن نیست ولی دیکتاتوری فقط زور نمی باشد، بلکه معنای تشکیلات عالی تر کار را نسبت به تشکیلات پیشین نیز در بر دارد. » (رجوع به جلد ۲۴ ص ۳۰۵ چاپ روسی).

« دیکتاتوری پرولتاریا... فقط زور بر استثمار کنندگان نیست و حتی موضوع عمده‌ی آن هم زور نیست. اساس اقتصادی این زور انقلابی و ضامن حیات و موفقیت آن این است که پرولتاریا نسبت به سرمایه‌داری نماینده‌ی نوع عالی تری از تشکیلات کار اجتماعی بوده و آن را عملی می سازد. ماهیت مطلب در همین جا است. سرچشمه‌ی نیرو و ضامن پیروزی ناگزیر و کامل کمونیسم در این جا است. » (رجوع به جلد ۲۴ ص ۳۳۵ - ۳۳۶ چاپ روسی).

« ماهیت عمده‌ی آن (یعنی دیکتاتوری.ی. استالین) در متشکل بودن و با انضباط بودن دسته‌ی پیش قدم زحمتکشان و پیش آهنگ و یگانه رهبر آن یعنی پرولتاریا است. هدف آن عبارت است از ایجاد سوسیالیسم، از بین بردن تقسیم جامعه به طبقات، به کار واداشتن همه‌ی اعضای جامعه و محور زمینه‌ی استثمار فرد از فرد. این هدف را یک باره نمی توان عملی ساخت، رسیدن به آن محتاج به دوره‌ی انتقالی بس طولانی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم می باشد، زیرا هم تجدید سازمان تولید کاری است دشوار، هم برای ایجاد تحول اساسی در تمام رشته‌های زندگی وقت کافی لازم است و هم این که نیروی عظیم عادت، اداره کردن به طرز خرده بورژوازی و بورژوازی فقط در مبارزه‌ی سخت و دور و درازی ممکن است مغلوب گردد. این است که مارکس از دوره‌ی کامل دیکتاتوری پرولتاریا سخن رانده و آن را چون دوره‌ی انتقالی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم توجیه نموده است. » (همان جا ص ۳۱۴).

چنینند علائم مشخصه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا.
از اینجاست سه جنبه‌ی اساسی دیکتاتوری پرولتاریا:

۱) استفاده از حاکمیت پرولتاریا برای سرکوبی استثمارکنندگان، برای دفاع کشور، برای تحکیم روابط با پرولترهای ممالک دیگر و برای توسعه و پیروزی انقلاب در تمام کشورها.

۲) استفاده از حاکمیت پرولتاریا برای جدا ساختن کامل زحمتکشان و توده‌های استثمارشونده از بورژوازی و برای تحکیم اتحاد پرولتاریا با این توده‌ها، برای جلب این توده‌ها به شرکت در کار ساختمان سوسیالیستی و برای تأمین رهبری دولتی پرولتاریا بر این توده‌ها.

۳) استفاده از حاکمیت پرولتاریا برای جدا ساختن کامل زحمتکشان و توده‌های استثمار شونده از بورژوازی و برای تحکیم اتحاد پرولتاریا با این توده‌ها، برای جلب این توده‌ها به شرکت در کار ساختمان سوسیالیستی و برای تأمین رهبری دولتی پرولتاریا برای ایجاد سوسیالیسم و از بین بردن طبقات و برای رسیدن به جامعه‌ی بی طبقات و جامعه‌ی سوسیالیستی.

دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از مجموع این سه جنبه. هیچ یک از این جنبه‌ها را نمی توان به تنهایی به عنوان قرینه‌ی مشخصه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا پیش کشید و بر عکس حتی فقدان یکی از این قرائن هم کافی است تا در شرایط احاطه‌ی سرمایه‌داری، دیکتاتوری پرولتاریا دیگر دیکتاتوری نباشد. از این رو هیچ یک از این سه جنبه را نمی توان حذف نمود بدون این که خطر تحریف در مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا وجود داشته باشد. تنها وقتی که هر سه جنبه‌ی مذکور یک جا در نظر گرفته شوند می توانند مفهوم تام و تمام دیکتاتوری را داشته باشند.

دیکتاتوری پرولتاریا ادوار و اشکال و متدهای مختلفی مخصوص به خودی دارد. در دوره‌ی جنگ داخلی جنبه‌ی جبری دیکتاتوری مخصوصاً بیشتر به چشم می زند. ولی این به آن معنا نیست که در دوره‌ی جنگ داخلی هیچ گونه کار ساختمانی انجام نمی پذیرد. بدون کار ساختمانی گذراندن جنگ داخلی غیر مقدور است. در دوره‌ی ساختمان سوسیالیسم، بر عکس، کار آرام، تشکیلاتی و فرهنگی دیکتاتوری و جنبه‌ی قانونی انقلابی و غیره مخصوصاً به چشم می زند. ولی مفهوم این نیز ابداً چنین نیست که در دوره‌ی ساختمانی، جنبه‌ی جبری دیکتاتوری از بین رفته و یا ممکن است از بین برود. عوامل سرکوب کننده، ارتش و سازمان‌های دیگر، همان گونه که در دوران جنگ داخلی وجودشان ضروری بود اکنون یعنی در دوره‌ی ساختمان نیز مورد لزوم است. بدون وجود این عوامل، کار ساختمانی دیکتاتوری نمی تواند کم و بیش تأمین شود. نباید فراموش نمود که تا وقتی احاطه‌ی سرمایه‌داری باقی است خطر مداخله‌ی جنگی نیز با تمام عواقب ناشیه از آن خطر باقی خواهد بود.

حزب و طبقه کارگر در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا

بالا تر من راجع به دیکتاتوری پرولتاریا از لحاظ ناگزیر بودن تاریخی آن و از نظر مضمون طبقاتی، از لحاظ طبیعت دولتی و بالاخره از نقطه‌ی نظر وظائف تخریبی و خلاقه‌ای که طی یک دوره‌ی کامل تاریخی، که دوره‌ی انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نامیده می‌شود، بر عهده دارد، سخن گفتم.

اینک برای ما لازم است درباره‌ی دیکتاتوری پرولتاریا از لحاظ ساختمان آن، از نظر "مکانیسم" آن و از لحاظ نقش و اهمیت آن "تسمه‌های گرداننده" و "اهرماها" و "نیروی هدایت کننده‌ی" آن که من حیث‌المجموع "سیستم دیکتاتوری پرولتاریائی" (لنین) را تشکیل می‌دهند و به کمک آنها کار روزمره‌ی دیکتاتوری پرولتاریا انجام می‌گیرد تذکراتی داده شود.

این "تسمه‌های گرداننده" یا "اهرماها" در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا کدامند؟ این "نیروی هدایت کننده" چیست؟ فایده‌ی آنها چیست؟

اهرماها یا تسمه‌ها، همان سازمان‌های توده‌ای پرولتاریائی هستند که بدون کمک آنان عملی کردن دیکتاتوری غیر ممکن است.

نیروی هدایت کننده - دسته‌ی پیش قدم پرولتاریا است، پیش آهنگ اوست، که نیروی اساسی رهبری کننده‌ی دیکتاتوری پرولتاریا می‌باشد.

این تسمه‌ها و اهرماها و نیروی هدایت کننده برای پرولتاریا بدان لحاظ ضروری است که بدون آن پرولتاریا در مبارزه‌ی خویش برای غلبه، در مقابل سرمایه‌ی متشکل و مسلح، به صورت ارتش بی‌اسلحه‌ای در می‌آید. این سازمان‌ها برای پرولتاریا به آن سبب مورد لزومند که پرولتاریا در مبارزه‌ی خود به منظور واژگون کردن بورژوازی، در مبارزه برای تحکیم حاکمیت خویش، در مبارزه برای ساختن سوسیالیسم بدون آنان قطعاً دچار شکست می‌گردید. یاری دائمی و مرتب این سازمان‌ها و نیروی هدایت کننده‌ی پیش آهنگ، از آن جهت لازم است که بدون آن دیکتاتوری کم و بیش طولانی و استوار پرولتاریا غیر ممکن می‌باشد.

این سازمان‌ها کدامند؟

اولاً، اتحادیه‌های کارگران، با شعبات خود در مرکز و نقاط دیگر به شکل یک رشته سازمان‌های تولیدی، فرهنگی، پرورشی و غیره، که کارگران تمام حرفه‌ها را متحد می‌سازند. این سازمان حزبی نیست. اتحادیه‌ها را می‌توان

سازمان سرتاسری طبقه‌ی کارگر، که طبقه‌ی حاکم کشور ما است، نامید. آنها مکتب کمونیسم می‌باشند. آنان از بین خود بهترین افراد را برای رهبری در تمام رشته‌های اداری بیرون می‌دهند. آنها روابط بین پیش‌روها و عقب‌ماندگان طبقه‌ی کارگر را برقرار می‌نمایند. آنها توده‌های کارگران را با پیش‌آهنگ طبقه‌ی کارگر پیوند می‌دهند.

ثانیاً، شوراها هستند که شعبات متعدد در مرکز و در نقاط دیگر به شکل سازمان‌های اداری، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و سازمان‌های دیگر دولتی دارند و مجامع بیشمار اختیاری توده‌ای زحمتکشان هم که آنها سازمان‌ها را احاطه کرده و آنها را با مردم مربوط می‌سازند به آن علاوه می‌شوند. شوراها سازمان توده‌ای تمام زحمتکشان اعم از شهر و ده می‌باشند. این یک سازمان غیر حزبی است. شوراها مظهر مستقیم دیکتاتوری پرولتاریا هستند که همه و هرگونه اقدامات لازم برای تحکیم دیکتاتوری و ساختمان سوسیالیسم به وسیله‌ی آنها عملی می‌گردد. رهبری طبقه‌ی پرولتاریا بر دهقانان به وسیله‌ی شوراها انجام می‌گیرد. شوراها میلیون‌ها توده‌های زحمتکش را با پیش‌آهنگ پرولتاریا متصل می‌سازند.

ثالثاً، کنویراسیون با تمام شکل‌های گوناگون و شعبات خود می‌باشد. این سازمان توده‌ای زحمتکشان است، سازمانی است غیر حزبی که زحمتکشان را در وهله‌ی نخست به عنوان مصرف‌کننده و به مرور ایام به عنوان تولیدکننده (کنویراسیون کشاورزی) نیز متحد می‌سازد. این کنویراسیون پس از تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، در دوره‌ی ساختمان پردامنه، دارای اهمیت خاصی می‌گردد. این سازمان رابطه‌ی پیش‌آهنگ پرولتاریا را با توده‌های دهقانان تسهیل نموده و جلب ایشان را به مجرای ساختمان سوسیالیستی ممکن می‌سازد. رابعاً، سازمان جوانان است. این سازمان توده‌ای جوانان کارگر و دهقانان و سازمانی است غیر حزبی ولی وابسته به حزب. وظیفه‌ی این سازمان این است که در امر تربیت نسل جوان با روحیه‌ی سوسیالیسم، به حزب کمک و یاری رساند. این سازمان برای تمام سازمان‌های دیگر توده‌ای پرولتاریا در تمام رشته‌های اداری نخائری از جوانان تهیه می‌کند. پس از تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، در دوره‌ی کار پردامنه‌ی فرهنگی و پرورشی پرولتاریا، سازمان جوانان حائز اهمیت مخصوصی شد.

و بالاخره حزب پرولتاریا است، که پیش‌آهنگ پرولتاریا می‌باشد. نیرو و توانائی حزب در آن است که تمام بهترین افراد پرولتاریا را از کلیه‌ی سازمان‌های توده‌ای آن به صفوف خویش جذب می‌نماید. وظیفه‌ی حزب عبارت از آن است که کار همه‌ی سازمان‌های توده‌ای پرولتاریا را بدون استثناء متحد سازد و عملیات آنها را به سوی یک هدف، هدف آزادی پرولتاریا متوجه نماید.

و اما متحد ساختن و متوجه کردن آنها به سوی یک هدف، مطلقاً امری است ضروری زیرا بدون آن، وحدت مبارزه‌ی پرولتاریا و رهبری توده‌های پرولتاریا در مبارزه‌ی آنها برای حاکمیت، در مبارزه‌ی آنها برای ساختمان سوسیالیسم امکان پذیر نیست. ولی فقط پیش آهنگ پرولتاریا یعنی حزب او استعداد آن را دارد که کار سازمان‌های توده‌ای پرولتاریا را متحد و هدایت کند. فقط حزب پرولتاریا، فقط حزب کمونیست‌ها است که قادر به ایفاء این نقش رهبر اساسی در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا می باشد.

چرا؟

« زیرا اولاً، حزب محل اجتماع مهم ترین عناصر طبقه‌ی کارگر است که این عناصر نیز با تشکیلات غیر حزبی مستقیماً رابطه داشته و غالباً رهبر آنها هستند؛ ثانیاً، حزب چون محل اجتماع بهترین افراد طبقه‌ی کارگر است، بهترین مکتب تهیه‌ی پیشوایان طبقه‌ی کارگر می باشد که لیاقت رهبری انواع شکل‌های تشکیلاتی طبقه‌ی خود را دارند؛ ثالثاً حزب که بهترین مکتب پیشوایان طبقه‌ی کارگر است نظر به تجربه و نفاذ خود یگانه تشکیلاتی است که قادر بر تمرکز رهبری مبارزه‌ی پرولتاریا بوده و بنابراین قدرت دارد که کلیه‌ی اقسام و هرگونه تشکیلات غیر حزبی طبقه‌ی کارگر را به ارگان‌های کمکی و تسمه‌ی اتصال حزب به طبقه تبدیل نماید. » (رجوع به "راجع به اصول لنینیسم") [۱۱]

« حزب نیروی اساسی رهبری کننده در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا است.

حزب عالی ترین شکل اتحاد طبقاتی پرولتاریا می باشد. » (لنین)

بدین ترتیب: اتحادیه‌های کارگری به منزله‌ی سازمان توده‌ای پرولتاریائی هستند که حزب را پیش از هرچیز از راه تولید با طبقه مربوط می نمایند؛ شوراها به منزله‌ی سازمان توده‌ای زحمتکشانند که حزب را پیش از هر چیز از راه دولتی با زحمتکشان مرتبط می سازند؛ کنویراسیون به منزله‌ی سازمان توده‌ای و به طور عمده دهقانی است که حزب را به توده‌های دهقانان، پیش از هر چیز، از راه اقتصادی و از راه جلب آنان به ساختمان سوسیالیستی ارتباط می دهد؛ سازمان جوانان به منزله‌ی سازمان توده‌ای جوانان کارگر و دهقان است که وظیفه دار است پرورش سوسیالیستی نسل جوان و تهیه‌ی ذخائر جوان را برای پیش آهنگ پرولتاریا آسان کند؛ و بالاخره حزب به منزله‌ی نیروی

اساسی هدایت کننده در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا است که رهبری تمام این سازمان‌های توده‌ای را بر عهده دارد، به طور کلی این بود منظره‌ی "مکانیسم" دیکتاتوری و منظره‌ی "سیستم دیکتاتوری پرولتاریا". بدون وجود حزب که نیروی اساسی رهبری کننده است، دیکتاتوری کم و بیش طولانی و مستحکم پرولتاریا امکان پذیر نیست. بدین ترتیب، همان طوری که لنین گفته است،

« روی هم رفته با یک دستگاه نسبتاً وسیع، کش‌دار و بسیار نیرومند پرولتری سر و کار داریم که رسماً کمونیستی نیست ولی حزب به وسیله‌ی این دستگاه با طبقه و توده ارتباط کامل دارد و به وسیله‌ی آن دیکتاتوری طبقه زیر رهبری حزب، عملی می‌شود. » (رجوع به جلد ۲۵ ص ۱۹۲ چاپ روسی).

بدیهی است نباید این طور فهمید که حزب می‌تواند یا باید جانشین اتحادیه‌های کارگری و شوراها و سایر سازمان‌های توده‌ای گردد. حزب مجری دیکتاتوری پرولتاریا است. ولی حزب این کار را نه مستقیماً بلکه به کمک اتحادیه‌های کارگری و به وسیله‌ی شوراها و شعبات آن از قوه به فعل می‌آورد. بدون این "تسمه‌های گرداننده" دیکتاتوری کم و بیش پا بر جایی امکان پذیر نمی‌بود. لنین می‌گوید:

« عملی کردن دیکتاتوری بدون وجود "تسمه‌هایی" چند که پیش‌آهنگ را به توده‌ی طبقه‌ی پیش‌رو و طبقه‌ی پیش‌رو را به توده‌ی زحمتکشان اتصال دهد، غیر ممکن است. » (رجوع به جلد ۲۶ ص ۶۵)

« مثلاً حزب، پیشروان پرولتاریا را به خود جذب نموده و این پیشروان، دیکتاتوری پرولتاریا را عملی می‌کنند و بدون داشتن پایه‌ای چون اتحادیه‌های کارگری نمی‌توان دیکتاتوری و تکالیف دولتی را اجراء نمود. و اما اجرای این تکالیف هم باید از طریق *^۱ یک رشته بنگاه‌های مخصوص، و آن هم بنگاه‌هایی از نوع نوین، یعنی از

۶ - * - تکیه روی کلمات از من است. ی. استالین.

طریق * دستگاه شوروی باشد. « (رجوع به جلد ۲۶ ص ۶۴ چاپ روسی).

عالی ترین مظهر نقش رهبری کننده‌ی حزب در کشوری مثل کشور اتحاد شوروی ما، در کشور دیکتاتوری پرولتاریا، این است که در کشور ما سازمان‌های شوروی یا سایر سازمان‌های توده‌ای ما هیچ یک از مسائل مهم سیاسی یا تشکیلاتی را بدون دستور و تعلیمات حزب حل و فصل نمی‌کنند. اگر به این معنی بگیریم می‌توان گفت که دیکتاتوری پرولتاریا از حیث ماهیت، "دیکتاتوری" پیش‌آهنگ آن، "دیکتاتوری" حزب آن است که به مثابه‌ی نیروی اساسی رهبری کننده‌ی پرولتاریا می‌باشد. این است آن چه که لنین در این باب در کنگره‌ی دوم کمینترن گفته است: [۱۲]

« تانر می‌گوید که او طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا است ولی او دیکتاتوری پرولتاریا را آن طوری که ما در نزد خود تصور می‌کنیم فکر نمی‌کند. او می‌گوید، ما دیکتاتوری پرولتاریا را ذاتاً * به منزله‌ی "دیکتاتوری" اقلیت متشکل و آگاه آن درک می‌کنیم. و واقعاً هم در عصر سرمایه‌داری، یعنی هنگامی که توده‌های کارگران مرتباً دچار استثمار بوده و نمی‌توانند استعداد و قابلیت انسانی خود را توسعه و ترقی دهند، مشخص‌ترین صفت احزاب سیاسی کارگران همان است که آنان می‌توانند فقط اقلیت طبقه‌ی خود را فراگیرند. حزب سیاسی فقط اقلیت طبقه‌ی خود را می‌تواند متحد نماید همان طور که در هر جامعه‌ی سرمایه‌داری هم کارگران واقعاً آگاه فقط اقلیت تمام کارگران را تشکیل می‌دهند. از این رو ما ناگزیریم اعتراف نمائیم که فقط این اقلیت آگاه است که می‌تواند توده‌های وسیع کارگران را رهبری نموده، آنها را از پی خود ببرد. و اگر رفیق تانر می‌گوید که او دشمن حزب است و در عین حال طرفدار آن است که اقلیتی از متشکل‌ترین و انقلابی‌ترین کارگران باید راهنمای تمام پرولتاریا باشند در این صورت من می‌توانم بگویم که ما در حقیقت با یک دیگر اختلافی نداریم. « (رجوع به جلد ۲۵ ص ۳۴۷ چاپ روسی).

ولی این را نباید این طور فهمید که بین دیکتاتوری پرولتاریا و نقش رهبری کننده‌ی حزب ("دیکتاتوری" حزب) علامت تساوی می‌تواند گذاشت و ممکن است اولی را با دومی یکی دانست و می‌توان دومی را جایگزین اولی نمود؟

مثلاً سورین می گوید: « دیکتاتوری پرولتاریا دیکتاتوری حزب ماست. » چنانچه می بینید این قاعده "دیکتاتوری حزب" را با دیکتاتوری پرولتاریا یکی می شمارد. آیا می توان در زمینه‌ی لنینیسم باقی ماند و این تشابه را صحیح دانست؟ خیر نمی توان. و آن هم از این لحاظ:

اول درنقل قول فوق الذکر که از نطق لنین در کنگره‌ی دوم کمینترن اقتباس شده است هیچ گاه لنین نقش رهبری کننده‌ی حزب را با دیکتاتوری پرولتاریا یکی نمی شمارد. او فقط این موضوع را می گوید که:

« تنها اقلیت آگاه (یعنی حزب - ی. استالین) می تواند توده‌های وسیع کارگران را رهبری کرده از پی خود ببرد. »
و فقط به همین معنا است که، « ما دیکتاتوری پرولتاریا را ذاتاً*، به منزله‌ی دیکتاتوری اقلیت متشکل و آگاه آن درک میکنیم. »

گفتن کلمه‌ی "ذاتاً" هنوز به معنای گفتن "تماماً" نیست. غالباً ما می گوئیم مسئله‌ی ملی ذاتاً همان مسئله‌ی دهقانان است، و این کاملاً صحیح است. ولی این هنوز به معنی آن نیست که موضوع دهقانان مسئله ملی را تحت الشعاع قرار داده یا از نظر حجم خود با مسئله‌ی ملی مساوی است و یا آن که مسئله‌ی دهقانان و مسئله‌ی ملی یکی است. لازم به اثبات نیست که مسئله‌ی ملی از نظر حجم خود نسبت به مسئله‌ی دهقانان وسیع تر و غنی تر است. همین مثال و تشبیه را باید درباره‌ی نقش رهبری کننده‌ی حزب و درباره‌ی دیکتاتوری پرولتاریا متذکر گردید. هرگاه حزب، دیکتاتوری پرولتاریا را عملی می سازد و معنی دیکتاتوری پرولتاریا ذاتاً "دیکتاتوری" حزب وی است، این هنوز به آن معنا نیست که "دیکتاتوری حزب" (نقش رهبری کننده) با دیکتاتوری پرولتاریا یکی است و اولی از حیث حجم خود با دومی برابر است. لازم به اثبات نیست که دیکتاتوری پرولتاریا بنابر حجم خود از نقش رهبری کننده‌ی حزب وسیع تر و غنی تر است. حزب، دیکتاتوری پرولتاریا را عملی می سازد، ولی این دیکتاتوری پرولتاریا است که عملی می سازد نه دیکتاتوری دیگری. کسی که نقش رهبری کننده‌ی حزب را با دیکتاتوری پرولتاریا یکی می شمارد آن کس "دیکتاتوری" حزب را جایگزین دیکتاتوری پرولتاریا می نماید.

دوم هیچ یک از تصمیمات مهم سازمان‌های توده‌ای پرولتاریا خارج از دایره‌ی دستورات رهبری کننده‌ی حزب اتخاذ نمی گردد. این موضوع کاملاً صحیح است. ولی آیا به آن معنا است که دیکتاتوری پرولتاریا فقط محدود به دستورات حزب است و بس؟ آیا این به آن معنا است که دستورات حزب را

بنابراین می توان با دیکتاتوری پرولتاریا یکی شمرد؟ البته به آن معنا نیست. دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از دستورات رهبری کننده‌ی حزب به اضافه‌ی اجرای آن دستورات به وسیله‌ی سازمان‌های توده‌ای پرولتاریا و به اضافه‌ی عمل کردن به آن در زندگی روزمره از طرف اهالی کشور. چنان چه می بینید ما در اینجا با یک سلسله انتقالات و پله‌های بینابینی سر و کار داریم که نکته‌ی قابل اهمیتی را در دیکتاتوری پرولتاریا تشکیل می دهند. بنابراین، ما بین دستورات حزب و عملی کردن آنها در زندگی، اراده و فعالیت رهبری شوندگان، اراده و فعالیت طبقه، یعنی تمایل (یا عدم تمایل) آن به پشتیبانی از این دستورات، توانائی (یا عدم توانائی) آن در اجرای این دستورات، یا توانائی (یا عدم توانائی) آن در عملی ساختن آنها قرار دارد که این عملی ساختن هم باید کاملاً مطابق آن چه باشد که حزبی که رهبری را بر عهده‌ی خویش گرفته است نمی تواند اراده و اوضاع و احوال و سطح آگاهی رهبری شوندگان را در نظر نگیرد، نمی تواند اراده و اوضاع و احوال و سطح آگاهی طبقه‌ی خود را به حساب نیاورد. از این رو کسی که نقش رهبری کننده‌ی حزب را با دیکتاتوری پرولتاریا یکی می سازد، آن کس دستورات حزب را جایگزین اراده و فعالیت طبقه می نماید.

سوم. لنین می گوید:

« دیکتاتوری پرولتاریا، مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریای پیروز شده‌ای است که حاکمیت سیاسی را به دست خویش گرفته است. »
(رجوع به جلد ۲۴ ص ۳۱۱ چاپ روسی).

این مبارزه‌ی طبقاتی چه می تواند باشد؟ این مبارزه می تواند عبارت از یک سلسله اقدامات مسلحانه‌ی پرولتاریا علیه دستبردهای بورژوازی سرنگون شده یا علیه مداخله‌ی بورژوازی بیگانه باشد. می تواند، تا زمانی که حاکمیت پرولتاریا هنوز مستحکم نشده است، جنگ داخلی باشد؛ می تواند، پس از حکومت، فعالیت پرده‌مانه‌ی تشکیلاتی و ساختمانی پرولتاریا و جلب توده‌های وسیع به این فعالیت باشد. در تمام این موارد، عامل اجراء کننده، طبقه‌ی پرولتاریا است. چنین سابقه‌ای وجود ندارد که حزب، فقط تنها، بدون پشتیبانی طبقه و صرفاً با نیروی شخصی به تمام این اقدامات مبادرت ورزیده باشد. حزب معمولاً این اقدامات را فقط رهبری می کند و این رهبری هم مادامی است که از پشتیبانی طبقه برخوردار است. زیرا حزب نمی تواند طبقه را بیوشاند و خود جانشین وی گردد. زیرا حزب، با تمام نقش مهم رهبری کننده‌ی اش، خود جزئی

از طبقه می باشد. بدین مناسبت کسی که نقش رهبری کننده‌ی حزب را با دیکتاتوری پرولتاریا یکی می کند آن کس حزب را جایگزین طبقه می نماید. چهارم. حزب دیکتاتوری پرولتاریا را از قوه به فعل می آورد. "حزب، پیش آهنگ پرولتاریا است، که بلاواسطه حکومت می کند، وی رهبر است" (لنین). [۱۳] طبق این مفهوم، حزب حکومت را به دست می گیرد، حزب کشور را اداره می کند. ولی این را نباید این طور فهمید که حزب، دیکتاتوری پرولتاریا را در خارج از دائره‌ی حاکمیت دولتی و بدون حاکمیت دولتی عملی می نماید و یا حزب کشور را در خارج از دائره‌ی شوراها و نه از مجرای شوراها اداره میکند. این هنوز به آن معنا نیست که حزب را می توان با شوراها و با حاکمیت دولتی یکی شمرد. حزب هسته‌ی حکومت است ولی حزب با حاکمیت دولتی یکی نیست و نمی تواند هم باشد. لنین می گوید:

« ما که حزب حکومت کننده هستیم، نمی توانستیم "مقامات بالائی" شوروی را با "مقامات بالائی" حزب توأم نکنیم، برای ما آنها توأم هستند و خواهند بود. » (رجوع به جلد ۲۶ ص ۲۰۸ چاپ روسی).

این کاملاً صحیح است. ولی لنین به هیچ وجه نمی خواهد بگوید که به طور کلی مؤسسات شوروی ما، مثلاً ارتش ما، وسائط نقلیه‌ی ما، بنگاه‌های اقتصادی ما و غیره مؤسسات حزب ما هستند و حزب می تواند جانشین شوراها و شعبات آن گردد و یا این که حزب را می توان با حاکمیت دولتی یکی دانست. لنین بارها می گفت که:

"سیستم شوراها، دیکتاتوری پرولتاریا است" و "حکومت شوروی، دیکتاتوری پرولتاریا است. » (رجوع به جلد ۲۴ ص ۱۵ و ۱۴ چاپ روسی)،

ولی او هرگز نگفت که حزب ما همان حاکمیت دولتی است و یا شوراها و حزب هر دو یکی هستند. حزب با صدها هزار نفر عضو خود، شوراها و شعبات آن را در مرکز و سایر نقاط که ده‌ها میلیون نفر حزبی و غیر حزبی را در بر گرفته‌اند رهبری می کند، ولی حزب نمی تواند و نباید جایگزین آنها شود. این است که لنین می گوید:

« دیکتاتوری را پرولتاریائی که در شوراها متشکل شده و رهبری آن با حزب کمونیست بلشویک است، عملی می کند. و تمام کار حزب به وسیلهی * شوراها انجام می شود که توده‌ی زحمتکش بدون تفاوت حرفه در آن جمع است. » (رجوع به جلد ۲۵ ص ۱۹۲ و ۱۹۳ چاپ روسی) و "لازم می آید" دیکتاتوری را از « طریق * دستگاه شوروی عملی نمود... » (رجوع به جلد ۲۶ ص ۶۴ چاپ روسی).

از این رو کسی که نقش رهبری کننده‌ی حزب را با دیکتاتوری پرولتاریا یکی میکند آن کس حزب را جایگزین شوراها یعنی حکومت شوروی می نماید. پنجم مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا یک مفهوم دولتی است. دیکتاتوری پرولتاریا حتماً مفهوم جبر را در بر دارد. اگر دیکتاتوری را به معنای حقیقی کلمه بخواهیم درک کنیم، دیکتاتوری بدون زور امکان پذیر نیست. لنین در تعریف دیکتاتوری پرولتاریا می گوید، این دیکتاتوری "حکومتی است که مستقیماً به زور تکیه می کند" (رجوع به جلد ۱۹ ص ۳۱۵ چاپ روسی). بنابراین این گفتگو راجع به دیکتاتوری حزب نسبت به طبقه‌ی پرولتاریا و یکی کردن آن با دیکتاتوری پرولتاریا به آن ماند که بگویند حزب نه فقط رهبر و نه فقط پیشوا و معلم طبقه‌ی خویشتن است بلکه نوعی دیکتاتور است که نسبت به طبقه‌ی خود زور به کار می برد، مسئله‌ای که البته اساساً غلط می باشد. از این رو کسی که "دیکتاتوری حزب را" با دیکتاتوری پرولتاریا یکی می کند آن کس، بدون این که ابراز کند، معتقد است که شخصیت حزب را می توان با اعمال زور نسبت به طبقه‌ی کارگر تأمین کرد در صورتی که این مهمل و کاملاً با لنینیسم غیر قابل تطبیق است. شخصیت حزب به وسیله‌ی اعتماد طبقه‌ی کارگر تأمین می گردد. اعتماد طبقه‌ی کارگر را هم نمی توان با زور تحصیل نمود - زور فقط اعتماد را از بین می برد - بلکه حزب باید به وسیله‌ی تئوری صحیح، به وسیله‌ی سیاست درست، به وسیله‌ی صداقت حزب نسبت به طبقه‌ی کارگر، به وسیله‌ی رابطه‌ی خود با توده‌های طبقه‌ی کارگر، به وسیله‌ی آمادگی خود و بالاخره به وسیله‌ی این که بتواند توده‌ها را نسبت به صحت شعارهای خویش متقاعد سازد، اعتماد آنان را به دست آورد.

حال ببینیم چه نتیجه‌ای از تمام اینها گرفته می شود؟

از اینها این نتیجه گرفته می شود که:

(۱) لنین کلمه‌ی دیکتاتوری حزب را به معنای دقیق این کلمه ("حکومتی که به زور تکیه می کند") استعمال ننموده و بلکه به معنای تلویحی آن یعنی رهبری بی انباز آورده است.

۲) کسی که رهبری حزب را با دیکتاتوری پرولتاریا یکی می کند، آن کس تعلیمات لنین را تحریف می نماید و به غلط حزب را به اعمال زور نسبت به تمام طبقه‌ی کارگر متصف می نماید.

۳) کسی که ناروا حزب را متصف به اعمال زور نسبت به طبقه‌ی کارگر می کند آن کس موجبات اولیه‌ی مناسبات متقابل‌هی صحیح بین پیش آهنگ و طبقه، بین حزب و پرولتاریا را نقض می نماید.

از این راه ما بلافاصله به مسئله‌ی مناسبات متقابل‌هی بین حزب و طبقه و بین حزبی‌ها و غیر حزبی‌های طبقه‌ی کارگر نزدیک شدیم.

لنین این مناسبات متقابل‌ه را به عنوان اعتماد متقابل^۷ "بین پیش آهنگ طبقه‌ی کارگر و توده‌ی کارگر تعریف می کند". (رجوع به جلد ۲۶ ص ۲۳۵ چاپ روسی).

معنی این چیست؟

اولاً - این که حزب باید با توجه به حرف توده‌ها گوش فرا دارد، نسبت به غریزه‌ی انقلابی توده‌ها دقیق باشد، تجربه‌ی مبارزه‌ی توده‌ها را مورد مطالعه قرار دهد و صحت سیاست خویش را با آن بسنجد و بنابراین نه فقط توده‌ها را بیاموزد بلکه خویشتن نیز از آنان یاد گیرد.

ثانیاً - این که حزب باید اعتماد توده‌های پرولتاریا را روز به روز نسبت به خود جلب نماید، به وسیله‌ی کار و سیاست خود پشتیبانی توده‌ها را برای خود تأمین سازد، امر و نهی نکند بلکه قبل از هر چیز توده‌ها را برای خود تأمین سازد، تا با تجربه‌ی خود صحت سیاست حزب را به آسانی درک نمایند، و بنابر آن چه که گفته شد باید رهبر، پیشوا و معلم طبقه‌ی خود باشد.

نقض این شرایط به معنای نقض مناسبات صحیح متقابل‌هی بین پیش آهنگ و طبقه و از بین بردن "اعتماد متقابل" و از هم پاشیدن انضباط طبقاتی و حزبی می باشد.

لنین می گوید:

« به طور قطع اکنون دیگر بر همگان روشن است که اگر یک انضباط بی اندازه سخت و آهنین واقعی در حزب ما نمی بود و اگر حزب ما از طرف تمام توده‌ی طبقه‌ی کارگر یا به عبارت دیگر از طرف تمام آنهایی که در این طبقه دارای تفکر، شرافت، جانبازی و نفوذ بوده و لایق این هستند که طبقات عقب مانده را رهبری نمایند، به طور کامل و فداکارانه پشتیبانی نمی شد* بلشویک‌ها نه این که دو

۷ - * - تکیه روی کلمات از من است. ی. استالین.

سال و نیم بلکه دو ماه و نیم هم نمی توانستند حکومت را در دست خود نگهدارند. « (رجوع به جلد ۲۵ ص ۱۷۳ چاپ روسی).

و بعد لنین می گوید:

« دیکتاتوری پرولتاریا یک مبارزه‌ی سر سخت، خونین و بدون خون ریزی، جبری و مسالمت آمیز، نظامی و اقتصادی، تعلیم دهند و اداره کننده بر ضد قوا و سنن جامعه‌ی قدیمه می باشد. نیروی عادت میلیون‌ها و ده‌ها میلیون انسان، مخوف ترین نیروها است. بدون حزب آهنین که در مبارزه آبدیده شده، بدون حزبی که مورد اعتماد تمام عناصر پاک دامن این طبقه باشد،* بدون یک حزبی که بتواند افکار و روحیات توده را در نظر بگیرد و در آن نفوذ کند، غیر ممکن است چنین مبارزه‌ای را با موفقیت پیش برد. « (رجوع به جلد ۲۵ ص ۱۹۰ چاپ روسی).

ولی این اعتماد و پشتیبانی طبقه را حزب چگونه به دست می آورد؟ انضباط آهنین میان طبقه‌ی کارگر که برای دیکتاتوری پرولتاریا لازم است چگونه استقرار یافته و روی چه زمینه‌ای نشو و نما می کند؟ این است آنچه که لنین در این باره می گوید:

« به چه وسیله‌ای انضباط در حزب انقلابی پرولتاریا نگهداری می شود؟ به چه وسیله‌ای این انضباط و ارسای می شود؟ به چه وسیله‌ای تقویت می گردد؟ نخست به وسیله‌ی آگاه بودن پیش آهنگ پرولتاریا و صمیمیت وی نسبت به انقلاب و هم چنین متانت، جانبازی و قهرمانی وی. دوم به واسطه‌ی این که، قسمت پیش آهنگ پرولتاریا این شایستگی را دارد که در نوبه‌ی اول با توده‌ی وسیع زحمتکشان پرولتر و نیز با توده‌ی زحمتکشان غیر پرولتر ایجاد رابطه نماید*، به آن نزدیک شود و حتی تا درجه‌ی معینی با آن بیامیزد. سوم به وسیله‌ی درستی رهبری سیاسی که به دست این پیش آهنگ پرولتاریا اجرا می گردد، به وسیله‌ی درستی استراتژی و تاکتیک سیاسی این پیش آهنگ، به این شرط که وسیع ترین توده‌ها از روی تجربه‌ی خود به درستی آن یقین حاصل کنند. بدون این شرایط ایجاد انضباط در یک حزب انقلابی که حقیقتاً شایستگی حزب طبقه‌ی پیشرو را دارا و عهده دار واژگون ساختن بورژوازی و اصلاح جامعه باشد غیر ممکن است. بدون وجود

این شرایط اقدام به ایجاد انضباط ناچار اقدامی پوچ، عبارتی بی معنی و مضحک‌های بیش نخواهد بود. از طرف دیگر این شرایط هم آنرا ایجاد نمی‌شود. این شرایط فقط در نتیجه‌ی زحمت طولانی و تجربه‌های گران به دست می‌آید. تئوری صحیح انقلابی است که تهیه‌ی آن را آسان می‌سازد که آن هم به نوبه‌ی خود شریعت جامد نبوده بلکه فقط در نتیجه‌ی ارتباط نزدیک در عمل با جنبش حقیقی توده‌ای و جنبش حقیقی انقلابی شکل قطعی به خود می‌گیرد» (رجوع به جلد ۲۵ ص ۱۷۴ چاپ روسی).

و بعد می‌گوید:

« برای تأمین پیروزی بر سرمایه داری باید تناسب صحیحی بین حزب کمونیست رهبر و طبقه‌ی انقلابی و پرولتاریا و توده، یعنی مجموع زحمتکشان و استثمار شونده‌گان وجود داشته باشد. فقط حزب کمونیست، در صورتی که حقیقتاً پیش‌آهنگ طبقه‌ی انقلابی و شامل بهترین نمایندگان طبقه‌ی انقلابی باشد و در صورتی که از کمونیست‌های کاملاً آگاه و وفاداری که با تجربه‌ی سخت مبارزات انقلابی دانا و آبدیده شده‌اند ترکیب یافته باشد. هر گاه این حزب توانسته باشد خود را به طور ناگسستگی با زندگی طبقه‌ی خود و از این راه با تمام توده‌ی استثمار شونده‌گان مربوط سازد و اعتماد کامل را به این توده* و این طبقه تلقین کرده باشد، فقط چنین حزبی شایسته‌ی آن است که پرولتاریا را در مبارزه‌ی کاملاً بی‌امان و قطعی و نهائی علیه‌ی تمام نیروهای سرمایه‌داری رهبری نماید. از طرف دیگر پرولتاریا فقط در تحت رهبری چنین حزبی شایسته است که تمام توانائی حمله‌ی انقلابی خویش را توسعه داده، لاقیدی ناگزیر و مقاومت مختصر اقلیت کوچک اشرافیت کارگری را که از طرف سرمایه‌داری فاسد شده‌اند، از قبیل پیشوایان قدیمی تردونیونستی، کئوپراتیوی و امثال ایشان را بی‌اثر سازد. پرولتاریا فقط تحت رهبری چنین حزبی شایسته‌ی آن است که تمام نیروی خود، نیروئی را که بنا به طرز ساختمان اقتصادی جامعه‌ی سرمایه‌داری به مراتب بیشتر از سهم وی نسبت به مردم کشور میباشد، دامنه دهد. » (رجوع به جلد ۲۵ ص ۳۱۵ چاپ روسی).

از آن چه که به عنوان مثال آورده شد چنین برمی‌آید که:

۱) شخصیت حزب و انضباط آهنین در میان طبقه‌ی کارگر، که از واجبات دیکتاتوری پرولتاریا است، بر پایه‌ی ترس و وحشت و یا اختیارات "غیر محدود" حزب مستقر نگشته بلکه بر پایه‌ی اعتماد طبقه‌ی کارگر و پشتیبانی آن نسبت به حزب استوار می‌گردد؛

۲) اعتماد طبقه‌ی کارگر نسبت به حزب، یک باره و به وسیله‌ی زور نسبت به طبقه‌ی کارگر به دست نمی‌آید، بلکه با فعالیت طولانی حزب در بین توده‌ها و به وسیله‌ی سیاست صحیح و توانائی حزب در این که صحت سیاست خود را بر پایه‌ی آزمایش خود توده‌ها به آنان قبولانده، پشتیبانی آنان را جلب کرده و بتواند طبقه‌ی کارگر را از دنبال خویش ببرد، تأمین می‌گردد؛

۳) بدون وجود سیاست صحیح حزبی که با آزمایش مبارزه‌ی توده‌ها قوام یافته باشد و بدون اعتماد طبقه‌ی کارگر، رهبری حقیقی از طرف حزب وجود نداشته و نمی‌تواند هم داشته باشد؛

۴) حزب و رهبری آن، در صورتی که حزب از اعتماد طبقه برخوردار و در صورتی که این رهبری، رهبری حقیقی باشد، نمی‌تواند در نقطه‌ی مقابل دیکتاتوری پرولتاریا قرار داده شود، زیرا بدون رهبری حزبی ("دیکتاتوری" حزب)، که از اعتماد طبقه‌ی کارگر برخوردار باشد، دیکتاتوری کم و بیش مستحکم پرولتاریا امکان پذیر نیست.

بدون وجود این شرایط شخصیت حزب و انضباط آهنین یا عبارتی است پوچ و بی‌معنا، یا غرور است و ماجراجویی.

دیکتاتوری پرولتاریا را نمی‌شود در نقطه‌ی مقابل رهبری (دیکتاتوری) حزب قرار داد، زیرا نکته‌ی اصلی در دیکتاتوری پرولتاریا همان رهبری حزب است و این در صورتی است که منظور ما دیکتاتوری مستحکم و کاملی باشد نه مثل کمون پاریس که دیکتاتوری ناقص و ناستواری بود، و دیکتاتوری پرولتاریا را نمی‌شود در نقطه‌ی مقابل دیکتاتوری حزب قرار داد، چون دیکتاتوری پرولتاریا و رهبری حزب می‌توان گفت که در یک خطه‌ی کار قرار گرفته و در یک مسیر فعالیت می‌کنند.

لنین می‌گوید:

« به خودی خود چگونگی طرح مسئله‌ی دیکتاتوری حزب یا دیکتاتوری طبقه؟ دیکتاتوری (حزب) پیشوایان یا دیکتاتوری (حزب) توده‌ها؟ "دلیلی بر پریشانی و بن بست عجیب فکری است... همه می‌دانند که توده‌ی مردم به طبقات تقسیم می‌شود... و طبقات معمولاً و در اکثر موارد و اقل در کشورهای متمدن کنونی از طرف احزاب سیاسی رهبری می‌شوند؛ و احزاب سیاسی بر حسب قاعده‌ی معمول

از طرف گروه‌های کم و بیش ثابت از اشخاصی که صالح تر، صاحب نفوذتر و مجرب تر هستند و برای کارهای مسئولیت دار انتخاب شده و رهبر خوانده می شوند، اداره می کردند... ولی اگر بخواهیم در این بحث به جایی برسیم... که به طور کلی دیکتاتوری توده را با دیکتاتوری پیشوایان در قبال یک دیگر قرار دهیم سفاکت و مفت گوئی خنده آوری است. » (رجوع به جلد ۲۵ ص ۱۸۷-۱۸۸ چاپ روسی).

این کاملاً صحیح است. ولی این قاعده‌ی صحیح ناشی از این فرض است که بین پیش آهنگ و توده‌های کارگر، بین حزب و طبقه مناسبات متقابل‌ی صحیحی وجود دارد و مبنی بر این احتمال است که مناسبات متقابل‌ی بین پیش آهنگ و طبقه به اصطلاح به طور عادی و در حدود "اعتماد متقابل" باقی بماند. حال اگر مناسبات متقابل‌ی صحیح بین پیش آهنگ و طبقه و اصل "اعتماد متقابل" بین حزب و طبقه به هم خورد، آن وقت چه باید کرد؟ اگر خود حزب شروع کند که خود را به نحوی از انحاء در نقطه‌ی مقابل طبقه قرار داده و اصول مناسبات متقابل‌ی صحیح و "اعتماد متقابل" را نقض نماید، چه باید کرد؟

آیا عموماً ممکن است چنین پیش آمدهائی بکند؟
آری ممکن است.

چنین پیش آمدهائی امکان پذیر است:

- (۱) هرگاه حزب شروع کند شخصیت خود را نه بر پایه‌ی فعالیت خود و اعتماد توده‌ها، بلکه بر اساس اختیارات "غیر محدود" خود بنا نماید؛
 - (۲) هر گاه سیاست حزب آشکارا غلط بوده و او نخواهد در سیاست خویش تجدید نظر نموده، آن را اصلاح کند؛
 - (۳) هر گاه سیاست حزب به طور کلی صحیح است ولی توده‌ها هنوز برای فرا گرفتن آن آماده نشده‌اند و حزب نمی خواهد و یا نمی تواند منتظر باشد، تا به توده‌ها امکان دهد که با تجربه‌ی شخصی خود به صحت سیاست حزب معتقد گردند بلکه می خواهد سیاست خود را به توده‌ها تحمیل نماید.
- تاریخ حزب ما یک سلسله از این گونه حوادث را نشان می دهد. دسته بندی‌ها و فراکسیون‌های گوناگون در داخل حزب ما از لحاظ آن که یکی از این شرایط و گاهی هم روی هم رفته هر سه آنها را نقض می کردند سقوط نموده و پراکنده می شدند.

پس از اینجا چنین بر می آید که فقط در موارد ذیل است که نمی توان دیکتاتوری پرولتاریا را در نقطه‌ی مقابل "دیکتاتوری" (رهبری) حزب قرار داد:

(۱) اگر دیکتاتوری حزب را نسبت به طبقه‌ی کارگر، دیکتاتوری به معنی خاص این کلمه (حاکمیتی که به زور تکیه دارد) ندانیم بلکه آن را به معنی رهبری حزب بدانیم که به طور کلی اعمال زور را نسبت به طبقه کارگر و اکثریت آن نهی می کند، یعنی عیناً همان طور که لنین می فهمد؛

(۲) اگر حزب واجد شرایطی است که رهبر حقیقی طبقه باشد یعنی اگر سیاست حزب صحیح است و اگر این سیاست با منافع طبقه موافق است؛

(۳) اگر طبقه، اگر اکثریت طبقه این سیاست را قبول می کند و آن را فرا می گیرد و در سایه‌ی فعالیت حزب به صحت این سیاست معتقد می شود و نسبت به حزب اعتماد حاصل نموده، از حزب پشتیبانی می نماید.

نقض این شرایط ناگزیر موجب تصادم بین حزب و طبقه می گردد، میان آنها شکاف حاصل می کند و آنها را در مقابل یک دیگر قرار می دهد.

آیا رهبری حزب را می توان با زور بر طبقه تحمیل نمود؟ خیر نمی توان. به هر حال چنین رهبری نمی تواند کم و بیش طولانی باشد. اگر حزب می خواهد حزب پرولتاریائی باقی بماند، باید بداند که مقدم بر هر چیز و به طور کلی رهبر، پیشوا و معلم طبقه‌ی کارگر است. ما سخنان لنین را که در این باره در رساله‌ی "دولت و انقلاب" گفته است، نمی توانیم از خاطر بزدانیم:

« مارکسیسم با پروردن حزب کارگری، پیش آهنگ پرولتاریا را پرورش می دهد، که قادر است حکومت را به دست گیرد و همه‌ی مردم را به سوی سوسیالیسم روان سازد، رژیم جدید را هدایت نماید و متشکل سازد و در امر تنظیم زندگی اجتماعی خود بدون بورژوازی و علیه‌ی آن، معلم، رهبر و پیشوای* همه‌ی زحمتکشان و استثمار شونده‌گان باشد. » (رجوع به جلد ۲۱ ص ۳۸۶ چاپ روسی).

هر گاه سیاست حزب صحیح نباشد، اگر سیاستش با منافع طبقه برخورد کند آیا می توان حزب را رهبر حقیقی طبقه دانست؟ البته نمی توان. در این گونه موارد، اگر حزب بخواهد هم چنان رهبر باقی بماند، باید در سیاست خویش تجدید نظر نماید، باید سیاست خود را اصلاح کند، باید اشتباه خویش را اعتراف نموده و آن را رفع کند. برای تأیید این مطلب ممکن بود مثلاً به واقعه‌ای از تاریخ حزب ما استناد جست یعنی به دوره‌ی الغاء سیاست دریافت مازاد. در آن وقت توده‌های کارگران و دهقانان آشکارا از سیاست حزب ما ناراضی شدند

و حزب هم با صراحت و صداقت به تجدید نظر در آن سیاست تن در داد. این است آن چه که لنین راجع به مسئله‌ی الغای دریافت مازاد و معمول ساختن سیاست اقتصادی نوین در کنگره‌ی دهم اظهار می‌نماید:

« ما نباید در پنهان کردن چیزی کوشش نمائیم، بلکه باید صاف و پوست کنده بگوئیم که دهقانان از آن شکل مناسباتی که بین ما و آنها برقرار شده است ناراضی‌اند، آنها این شکل از مناسبات را نمی‌خواهند و از این پس نیز به این وضع زندگی نخواهند کرد. این مسلم است. این اراده‌ی آنان صریحاً ابراز گردیده است. این اراده‌ی انبوه مردم زحمتکش است. ما باید این اراده را به حساب آوریم و ما سیاستمدارانی هستیم که به قدر کفایت عقل سلیم داریم تا این که بتوانیم بگوئیم: بیائید در سیاست خود نسبت به دهقانان تجدید نظر نمائیم. *»
(رجوع به جلد ۲۶ ص ۲۳۸ چاپ روسی).

اگر هنوز سیاست حزب از اعتماد و پشتیبانی طبقه برخوردار نیست ولو مثلاً به سبب عقب ماندگی سیاسی این طبقه باشد، اگر حزب هنوز موفق نشده است طبقه را به صحت سیاست خویش متقاعد سازد، ولو مسئله به این سبب باشد که موقعیت هنوز مقتضی نبوده است، در چنین حالی آیا می‌توان بر آن شد که حزب به این دلیل که سیاستش به طور کلی صحیح است باید رهبری تشکیلات و ابتکار عملیات قطعی توده‌ها را در دست گیرد؟! خیر نمی‌توان. در این گونه موارد، در صورتی که حزب بخواهد رهبر حقیقی باشد، باید بتواند تأمل کند، باید توده‌ها را به صحت سیاست خویش متقاعد سازد، باید به توده‌ها کمک کند تا با تجربه‌ی خود صحت سیاست حزب را در یابند.
لنین می‌گوید:

« اگر حزب انقلابی در میان دسته‌های پیشقدم طبقات انقلابی و در کشور اکثریت ندارد، آن گاه درباره‌ی قیام سخنی نمی‌توان گفت. »
(رجوع به جلد ۲۱ ص ۲۸۲ چاپ روسی).

« بدون تغییر در نظریات اکثریت طبقه‌ی کارگر، انقلاب غیر ممکن است و این تغییر را هم تجربه‌ی سیاسی خود توده‌ها ایجاد می‌کند. » (رجوع به جلد ۲۵ ص ۲۲۱ چاپ روسی).

« قسمت پیش آهنگ پرولتاریا از حیث ایده تسخیر شده است. عمده همین است. بدون این حتی گام اول را هم به سوی پیروزی نمیتوان برداشت. ولی از اینجا تا پیروزی هنوز راه بسیار است. تنها با پیش آهنگ نمی توان فتح نمود. تا زمانی که تمام طبقه و توده های وسیع موافقت خود را به این پیش آهنگ ابراز نکرده اند و به پشتیبانی مستقیم وی بر نخاسته اند و یا اقلأ یک بیطرفی متمایل به حسن نظر اتخاذ نکرده و عدم استعداد کامل در مساعدت به دشمن را از خود نشان نداده اند، سوق دادن پیش آهنگ به پیکار قطعی نه تنها حماقت بلکه جنایت محسوب می شود. و اما برای آن که حقیقتاً تمام طبقه و توده های وسیع زحمتکش، که زیر ستم و فشار سرمایه داری به سر میبرند، چنین موقعیتی را اتخاذ نمایند، تنها پریاگانده و تبلیغ کافی نیست بلکه تجربه ی سیاسی خود این توده ها لازم است. » (رجوع به همان کتاب ص ۲۲۸).

به طوری که می دانیم حزب ما، طی دوره ی از تزه های آوریل لنین تا قیام اکتبر ۱۹۱۷، عیناً همین طور هم رفتار نمود و به همان دلیل که طبق دستورات لنین عمل کرد در قیام کامیاب گردید. چنین اند به طور کلی شرایط مناسبات مقابله ی صحیح بین پیش آهنگ و طبقه.

اگر سیاست حزب صحیح است و مناسبات صحیح بین پیش آهنگ و طبقه نقض نمی شود، در این صورت معنی رهبری چیست؟

رهبری در این گونه شرایط، یعنی توفیق در متقاعد ساختن توده ها صحت سیاست حزب، یعنی دادن و اجرا کردن شعارهایی که توده ها را به مواضع حزب نزدیک کرده و فهم صحت سیاست حزب را برپایه ی تجربه ی شخصی برای آنها آسان سازد، یعنی بالا آوردن آگاهی توده ها و رساندن آن به سطح آگاهی حزب و بدین طریق تأمین پشتیبانی توده ها و آماده ساختن آنان برای مبارزه ی قطعی.

از این رو شیوه ی متقاعد کردن، شیوه ی اساسی رهبری طبقه ی کارگر به وسیله ی حزب است.

لنین می گوید:

« اگر ما در روسیه پس از دو سال و نیم فتوحات بی نظیر و غلبه بر بورژوازی روسیه و متفقین وی اکنون بخواهیم برای ورود به اتحادیه های کارگری "قبول و تصدیق دیکتاتوری" را شرط لازم قرار

دهیم کار ابلهانه‌ای کرده‌ایم که به نفوذ ما در میان توده ضرر کلی وارد آورده و به منشویک‌ها کمک خواهد نمود. زیرا تمام وظیفه‌ی کمونیست‌ها عبارت از این است که بتوانند افراد عقب مانده را متقاعد کنند و در میان آنها کار نمایند نه این که به وسیله‌ی شعارهای من در آوردی و بچگانه‌ی "چپ" خود را از آنها جدا کنند. » (رجوع به جلد ۲۵ ص ۱۹۷ چاپ روسی).

البته موضوع را نباید این طور فهمید که حزب باید همه‌ی کارگران را تا آخرین نفر متقاعد کند، و فقط بعد از آن می‌توان به اقدامات و عملیات دست زد و یا آغاز عمل نمود.

ابتداً این فقط به آن معنا است که حزب باید قبل از شروع به عملیات قطعی سیاسی از راه فعالیت طولانی انقلابی، پشتیبانی اکثریت توده‌های کارگران یا اقل‌بی طرفی مساعد اکثریت طبقه را به دست آورده و خود را از این حیث تأمین نماید. در غیر این صورت فرمول لنین دایر بر این که به دست آوردن اکثریت طبقه‌ی کارگر برای حزب شرط لازم انقلاب پیروزی بخش است از هرگونه معنی عاری می‌بود.

حال اگر اقلیت راضی نیست و نمی‌خواهد داوطلبانه تابع اراده‌ی اکثریت گردد نسبت به او چه رفتاری باید کرد؟ آیا در حالی که حزب اعتماد اکثریت را در پی خویش دارد، باید و می‌تواند اقلیت را به اطاعت از اراده‌ی اکثریت وادار کند؟ آری، می‌تواند و باید بکند. رهبری به وسیله‌ی شیوه‌ی متقاعد ساختن توده‌ها و به منزله‌ی شیوه‌ی اساسی تأثیر حزب در توده تأمین می‌گردد. ولی این قاعده، اجباری را که بر پایه‌ی اعتماد و پشتیبانی حزب از طرف اکثریت طبقه‌ی کارگر استوار باشد، نهی نمی‌کند و اگر، پس از آن که موفق شدند اکثریت را متقاعد کنند، اجبار نسبت به اقلیت لازم باشد، واجب هم می‌شمارد.

در این مورد باید مشاجرات حزبی ما را، که در این باب در دوره‌ی مباحثه راجع به اتحادیه‌ها به وقوع پیوست، به یاد آوریم. در آن زمان اشتباه اپوزیسیون، اشتباه سکتران [۱۴] چه بود؟ آیا این نبود که اپوزیسیون در آن وقت اجبار را ممکن می‌شمرد؟ خیر در این نبود. اشتباه اپوزیسیون در آن وقت این بود که با وجود این که قادر نبود اکثریت را متقاعد ساخته صحت راه و روش خود را بقبولاند و اعتماد اکثریت را از دست داده بود، با این حال بنا را بر اجبار گذاشته و با اصرار، "طرد" افرادی را که اعتماد اکثریت را جلب کرده بودند خواستار می‌گردید.

این است آن چه که لنین در آن زمان در کنگره‌ی دهم حزب طی نطق خود راجع به اتحادیه‌ها بیان نمود:

« برای آن که بین پیش آهنگ طبقه‌ی کارگر و توده‌ی کارگر مناسبات متقابل و اعتماد متقابل برقرار سازیم لازم بود اگر سکتان مرتکب خطائی شده است... آن را اصلاح کرد. ولی وقتی که یک خطر سیاسی میشود. هرگاه با آن حالات و روحیه‌ای که کوتوزوف در اینجا بیان می‌کرد، حداکثر آن چه را که از حیث دموکراسی ممکن بود، اجرا نمی‌کردیم، دچار ورشکستگی سیاسی می‌شدیم. قبل از همه ما باید متقاعد سازیم و سپس مجبور کنیم. ما باید به هر قیمتی که ممکن باشد اول متقاعد کنیم بعداً مجبور سازیم.* ما نتوانستیم توده‌های وسیع را متقاعد کنیم و مناسبات صحیح بین پیش آهنگ و توده‌ها را نقض کردیم. » (رجوع به جلد ۲۶ ص ۲۳۵ چاپ روسی).

ایضاً لنین در رساله‌ی خود "راجع به اتحادیه‌های کارگری" [۱۰] می‌گوید:

« ما در زمانی صحیحاً و با موفقیت اجبار را اعمال می‌نمودیم که می‌توانستیم بنیان آن را قبلاً بر اساس متقاعد کردن استوار سازیم. » (همانجا ص ۷۴).

این کاملاً صحیح است. زیرا بدون این شرایط هیچ‌گونه رهبری ممکن نیست، زیرا اگر مطلب بر سر حزب است، فقط بدین طریق می‌توان وحدت عملیات را در حزب و اگر به طور کلی موضوع مربوط به طبقه است، وحدت عملیات را در طبقه تأمین کرد. در غیر این صورت، در صفوف طبقه‌ی کارگر شکاف، و پراکندگی و فساد ایجاد خواهد شود. به طور کلی اینها بودند اصول رهبری صحیح طبقه‌ی کارگر از طرف حزب.

فهمیدن رهبری به نحوی دیگر، سندیکالیسم، آنارشیزم، بوروکراتیسم و هر چه تصور کنید هست، جز بلشویسم و جز لنینیسم.

هرگاه مناسبات متقابل صحیحی بین حزب و طبقه‌ی کارگر، بین پیش آهنگ و توده‌های کارگر موجود است، دیکتاتوری پرولتاریا را نمیشود در نقطه‌ی مقابل رهبری ("دیکتاتوری") حزب قرار داد. ولی از این چنین بر می‌آید که به طریق اولی حزب را با طبقه‌ی کارگر و رهبری ("دیکتاتوری") حزب را با دیکتاتوری طبقه‌ی کارگر نمی‌توان یکی شمرد. به دلیل آن که "دیکتاتوری" حزب را نمی‌شود در نقطه‌ی مقابل دیکتاتوری پرولتاریا قرار داد، سورین به این نتیجه‌ی غلط رسید که "دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری حزب ما است."

ولی لنین نه فقط ناروا بودن این گونه مقابله را متذکر می شود، بلکه در عین حال راجع به ناروا بودن مقابله‌ی "دیکتاتوری توده‌ها را با دیکتاتوری پیشوایان" نیز تذکر داده است. شاید مایلید به این دلیل، دیکتاتوری پیشوایان را با دیکتاتوری پرولتاریا یکی بدانید؟ اگر از این راه برویم باید بگوئیم "دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری پیشوایان ما است". سیاست یکی دانستن دیکتاتوری حزب با دیکتاتوری پرولتاریا کار را در حقیقت امر به چنین حماقتی هم می کشاند...
موقعیت زینویف در این باره چگونه است؟

زینویف هم ذاتاً همان نظریه‌ی یکی شمردن "دیکتاتوری" حزب با دیکتاتوری پرولتاریا را دارد که سورین هم معتقد است، ولی با یک تفاوت که سورین آشکارتر و پوست کنده تر عقیده‌اش را اظهار می دارد اما زینویف "از این شاخ به آن شاخ می پرد." کافی است فقط به جائی از کتاب زینویف موسوم به "لنینیسم" که ذیلاً نقل می شود مراجعه کنیم تا در این امر اطمینان حاصل نمائیم:

زینویف میگوید:

« رژیم‌ی که در اتحاد جماهیر شوروی وجود دارد از نظر مضمون طبقاتی آن چیست؟ این دیکتاتوری پرولتاریا است. حاکمیت، در اتحاد جماهیر شوروی مستقیماً به کدام فخر بسته است؟ حاکمیت طبقه‌ی کارگر را کی عملی مینماید؟ حزب کمونیست! به این معنا در کشور ما دیکتاتوری حزب است*. شکل قضائی حاکمیت در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی چگونه است؟ تیپ تازه‌ی رژیم دولتی که آن را انقلاب اکتبر ایجاد کرده است کدام است؟ این، سیستم شوروی است. هیچ یک از اینها تضادی با دیگری ندارد. »

این که هیچ کدام متضاد یک دیگر نیستند البته صحیح است، به شرط این که منظور از دیکتاتوری حزب نسبت به طبقه‌ی کارگر عموماً رهبری حزب باشد. ولی چگونه میتوان بر اساس این منطق بین دیکتاتوری پرولتاریا و "دیکتاتوری" حزب، بین سیستم شوروی و "دیکتاتوری" حزب علامت تساوی گذاشت؟ اگر لنین سیستم شوراها را با دیکتاتوری پرولتاریا یکی می دانست حق داشت زیرا شوراها، شوراهای ما، سازمانی هستند که توده‌های زحمتکشان را در پیرامون پرولتاریا تحت رهبری حزب به هم می پیوندند. ولی چه وقت، کجا، و در کدام یک از تألیفات خود لنین بین "دیکتاتوری" حزب و دیکتاتوری پرولتاریا، بین "دیکتاتوری" حزب و سیستم شوراها علامت تساوی گذاشته است، آن طوری که حالا زینویف می کند؟ نه فقط رهبری ("دیکتاتوری") حزب

بلکه رهبری ("دیکتاتوری") پیشوایان هم با دیکتاتوری پرولتاریا منافاتی ندارد. آیا میل ندارید با این منطق اعلام کنید که کشور ما کشور دیکتاتوری پرولتاریا است. یعنی کشور دیکتاتوری حزب است یعنی کشور دیکتاتوری پیشوایان است؟ "پرنسیپ" یکی شمردن "دیکتاتوری" حزب با دیکتاتوری پرولتاریا که زینویف آن را دزدکی و با ترس و لرز جا میکند کار را به همین حماقت هم می کشاند.

من موفق شدم از تألیفات متعدد لنین فقط پنج مورد را بیابم که لنین در آنجاها درباره‌ی مسئله‌ی دیکتاتوری حزب مختصراً اشاره‌ای کرده است. مورد اول: جروبوت با اس ارها و منشویک‌ها است که لنین آنجا می گوید:

« هنگامی که ما را درباره‌ی دیکتاتوری یک حزب ملامت کرده و همان طوری که شنیده‌اید جبهه‌ی واحد سوسیالیستی را پیشنهاد می کنند، ما می گوئیم: "آری دیکتاتوری یک حزب! ما طرفدار آن هستیم و از این زمینه هم نمی توانیم خارج شویم، چون این حزبی است که در ظرف ده‌ها سال موقعیت پیش آهنگ تمام پرولتاریای کارخانه‌ها و فابریک‌ها و صنایع را به دست آورده است" » (رجوع به جلد ۲۴ ص ۴۲۳ چاپ روسی).

مورد دوم: "نامه به کارگران و دهقانان به مناسبت غلبه بر کلچاک" است که در آنجا می گوید:

« دهقانان را (مخصوصاً منشویک‌ها و اس ارها همه، حتی "چپ‌های" آنها) از مترسک "دیکتاتوری یک حزب" که حزب بلشویک‌ها - کمونیست‌ها باشد می ترسانند.

دهقانان از نمونه‌ی کلچاک آموخته‌اند که دیگر از مترسک نترسند. یا دیکتاتوری (یعنی حاکمیت آهنین) مالکین و سرمایه داران، یا دیکتاتوری طبقه‌ی کارگر. » (رجوع به جلد ۲۴ ص ۴۳۶ چاپ روسی).

مورد سوم: نطق لنین در کنگره‌ی دوم کمینترن است که ضمن جروبوت با تانر ایراد شده. به این نطق قبلاً اشاره کرده‌ام.

مورد چهارم: چند سطری است در رساله‌ی "مرض بچگانه‌ی "چپ روی" در کمونیسم". از اینجا نیز قبلاً نقل قول لازم شده است.

و مورد پنجم: طرح خلاصه‌ای راجع به دیکتاتوری پرولتاریا است که در جلد سوم مجموعه‌ی لنین منتشر شده و تحت عنوان فرعی عبارت "دیکتاتوری

یک حزب" نوشته شده است. (رجوع به مجموعه‌ی لنین جلد سوم ص ۴۹۷ چاپ روسی).

باید خاطر نشان ساخت که لنین در دو مورد از این پنج مورد، یعنی در مورد دوم و مورد اخیر، کلمات "دیکتاتوری یک حزب" را در گیومه گذارده و آشکارا روی تلویحی بودن آن تکیه می نماید.

باید این را هم خاطر نشان ساخت که در تمام این موارد منظور لنین از "دیکتاتوری حزب" علیرغم اختراعات افتراء آمیز کائوتسکی و شرکاء، دیکتاتوری (قدرت آهنین) نسبت به "ملاکین و سرمایه داران" بوده نه نسبت به طبقه‌ی کارگر.

جالب توجه است که لنین در هیچ یک از تألیفات خود، چه در تألیفات اساسی و چه در تألیفات فرعی که در آن درباره‌ی دیکتاتوری پرولتاریا و نقش حزب در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا بحث و یا ذکر کرده است، اشاره‌ای هم به این موضوع وجود ندارد که "دیکتاتوری پرولتاریا دیکتاتوری حزب ما است". برعکس هر صفحه و هر سطر از این تألیفات بر ضد این گونه اظهار مطلب فریاد می کشد (رجوع شود به "دولت و انقلاب"، "انقلاب پرولتاریا و کائوتسکی مرتد" و "مرض بچگانه‌ی "چپ" روی در کمونیسم" و غیره).

جالب توجه تر این که در تزه‌های کنگره‌ی دوم کمینترن [۱۶] دایر به نقش حزب سیاسی که تحت رهبری مستقیم لنین تهیه شده‌اند و بارها لنین در نطق‌های خود به منزله‌ی نمونه و فرمول صحیح نقش و وظائف حزب، به آن استناد جسته است حتی یک کلمه، به تمام معنی یک کلمه هم راجع به دیکتاتوری حزب نمی یابیم.

تمام اینها حاکی از چیست؟
حاکی از آن است که:

الف) لنین فرمول "دیکتاتوری حزب" را خالی از نقض و دقیق نمی دانست و به همین سبب هم مورد استعمال این فرمول، در اثرهای لنین بی نهایت کمیاب و گاهی هم در گیومه است؛

ب) در آن موارد کمی هم که لنین اجباراً در جروب‌بحث با مخالفین اشاره‌ای به دیکتاتوری حزب می کرد، معمولاً راجع به "دیکتاتوری یک حزب" سخن می گفت یعنی راجع به این که حزب ما به تنهایی در رأس حکومت قرار دارد و حاکمیت را با احزاب دیگر تقسیم نمی کند و ضمناً همیشه توضیح می داد که تحت عنوان دیکتاتوری حزب نسبت به طبقه‌ی کارگر باید رهبری حزب و نقش رهبری کننده‌ی وی را فهمید؛

ج) در تمام مواردی که لنین تعریف علمی نقش حزب را در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا لازم می‌شمرد نیز صرفاً راجع به نقش رهبری کننده‌ی حزب نسبت به طبقه‌ی کارگر سخن می‌گفت (هزاران از این گونه موارد وجود دارد)؛

د) به همین مناسبت بود که لنین "به نظرش نرسید" در قطعنامه‌ی اساسی راجع به نقش حزب، منظورم کنگره‌ی دوم کمینترن است. فرمول "دیکتاتوری حزب" را وارد کند؛

ه) آن رفقائی که "دیکتاتوری" حزب و در نتیجه "دیکتاتوری پیشوایان" را با دیکتاتوری پرولتاریا یکی می‌شمارند از نقطه‌ی نظر لنینسم ذیحق نبوده و از لحاظ سیاسی نزدیک بین هستند زیرا بدین ترتیب شرایط مناسبات متقابل‌ه‌ی صحیح میان پیش‌آهنگ و طبقه را نقض می‌نمایند.

من دیگر راجع به یک رشته خطرات و نقائص سیاسی که اتخاذ فرمول "دیکتاتوری حزب" بدون در نظر گرفتن قیود فوق‌الذکر، میتواند در کار عملی ما ایجاد کند، چیزی نمی‌گویم. با چنین فرمولی، وقتی بدون قید و شرط ذکر میشود، گوئی می‌خواهند تلقین کنند:

الف) به توده‌های غیر حزبی: که جرئت مخالفت نداشته باشید، جرئت قضاوت نداشته باشید زیرا حزب است و به هر عملی قادر است، زیرا در کشور ما دیکتاتوری حزب است؛

ب) به کادرهای حزبی: جسورانه تر عمل کنید، فشار را شدیدتر نمایید، به صدای توده‌های غیر حزبی هم میتوان اعتنائی نداشت، در کشور ما دیکتاتوری حزب است.

ج) به صدر نشینان حزب: می‌توان تا اندازه‌ای هم خودپسندی را به عنوان تجمل به خود اجازه داد و شاید هم قدری مغرور شد، زیرا در کشور ما دیکتاتوری حزب است و "در نتیجه" دیکتاتوری پیشوایان هم هست.

درباره‌ی این خطرات به جا است که مخصوصاً حالا یاد آوری شود، یعنی در دوران رونق فعالیت سیاسی توده‌ها هنگامی که آمادگی حزب ما در به دقت گوش دادن به صدای توده‌ها برای ما دارای ارزش مخصوصی است، هنگامی که هوشیاری نسبت به تقاضاهای توده‌ها وظیفه‌ی اساسی حزب ما است، هنگامی که از حزب خواسته می‌شود که احتیاط و قابلیت انعطاف ویژه‌ای در سیاست ابراز نماید، هنگامی که خطر غرور یکی از جدی‌ترین خطرهای است که در امر رهبری صحیح توده‌ها پیش پای حزب قرار گرفته است.

نمی توان سخنان زیرین لنین را که در کنگره‌ی یازدهم حزب ما بیان نمود به خاطر نیاورد که گفته است:

« ما (کمونیست‌ها ی. استالین) میان توده‌ی ملت هرچه باشد قطره‌ای در دریا هستیم و ما فقط وقتی می توانیم مدیر باشیم که آن چه را ملت حس می کند صحیحاً بیان کنیم. بدون این حزب کمونیست، پرولتاریا را و پرولتاریا توده‌ها را از پی خویشتن نخواهند برد و تمام دستگاه از هم خواهد پاشید. » (رجوع به جلد ۲۷ ص ۲۵۶ چاپ روسی).

"بیان صحیح آن چه که ملت حس می کند"، این همان شرط لازمی است که برای حزب نقش شرافتمندانه و نیروی اساسی رهبری کننده را در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا تأمین می نماید.

۶

مسئله‌ی مربوط به پیروزی سوسیالیسم در یک کشور

در رساله‌ی "راجع به اصول لنینیسم" (ماه مه سال ۱۹۲۴ چاپ اول) درباره‌ی مسئله‌ی راجع به پیروزی سوسیالیسم در یک کشور دو فرمول وجود دارد. فرمول اول حاکی از آن است که:

« سابقاً پیروزی انقلاب را در یک کشور واحد، غیر ممکن می شمردند و تصور می کردند برای غلبه بر بورژوازی قیام جمعی پرولترهای تمام ممالک مترقی و یا لاقلاً اکثریت آن ممالک لازم می باشد. این نظریه اکنون دیگر با حقیقت تطبیق نمی کند. حالا لازم است وقوع چنین فتحی را محتمل دانست زیرا ترقی ناموزون و جهش مانند کشورهای مختلفه‌ی سرمایه‌داری در شرایط امپریالیسم، توسعه‌ی تناقضات فلاکت بار در داخل امپریالیسم که نتیجه‌ی آن وقوع حتمی

جنگ‌ها است، نمو نهضت انقلابی در تمام ممالک دنیا، همه‌ی اینها نه فقط پیروزی پرولتاریا را در کشورهای جداگانه ممکن می‌سازد بلکه آن را لازم و حتمی می‌نماید. «(راجع به اصول لنینیسم)» [۱۷]

این قاعده کاملاً صحیح بوده و احتیاج به تفسیر ندارد. این قاعده بر ضد تئوری سوسیال‌دمکرات‌ها متوجه است که معتقدند به دست گرفتن حکومت در یک کشور، بدون انقلاب هم زمان پیروزمند در سایر کشورها، خیالی واهی است.

ولی در رساله‌ی "راجع به اصول لنینیسم" فرمول دومی نیز وجود دارد و در آن این طور گفته شده‌است:

« اما سرنگون ساختن حکومت بورژوازی و برقرار نمودن حکومت پرولتاریا در یک کشور هنوز به معنای تأمین پیروزی کامل سوسیالیسم نیست. وظیفه‌ی عمده‌ی سوسیالیسم که سازمان تولید سوسیالیستی است هنوز در پیش است. آیا ممکن است این مسئله را حل کرد، آیا ممکن است بدون تشریک مساعی پرولترهای چندین کشور مترقی به پیروزی قطعی سوسیالیسم در یک کشور نائل گردید؟ خیر غیر ممکن است. برای سرنگون کردن بورژوازی مساعی یک کشور کفایت می‌نماید؛ تاریخ انقلاب ما در این قسمت گویا است. برای پیروزی قطعی سوسیالیسم، برای سازمان تولید سوسیالیستی، مساعی یک کشور، بخصوص کشوری دهقانی مثل روسیه، دیگر کفایت نمی‌کند، برای این امر مساعی پرولترهای چندین کشور مترقی ضرور می‌میباشد. «(راجع به اصول لنینیسم چاپ اول روسی)» [۱۸]

این فرمول دوم بر ضد ادعاهای خرده‌گیران بر لنینیسم و علیه ترسکیست‌ها که اظهار می‌داشتند دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور بدون پیروزی در سایر کشورها "نمی‌تواند علیه‌ی اروپای کنسرواتور (ارتجاعی)^۱ استقامت کند" متوجه بود.

تا این اندازه - اما فقط تا این اندازه - این فرمول در آن زمان (مه ۱۹۲۴) کفایت می‌کرد و بدون شک تا اندازه‌ای فایده بخش هم گردید.

ولی بعدها یعنی هنگامی که دیگر انتقاد بر لنینیسم در این باب در حزب بر طرف شده بود و موقعی که مسئله‌ی امکان ساختمان جامعه‌ی کامل سوسیالیستی

۸ - توضیح از هیئت تحریریه توفان

به وسیله‌ی قوای کشور ما بدون کمک از خارج به میان آمد، فرمول دوم، دیگر آشکارا غیر کافی و بنابراین نادرست گشت.

نارسائی این فرمول در چیست؟

نارسائی این فرمول در آن است که دو مسئله‌ی مختلف را در یک مسئله پیوند می‌دهد، مسئله‌ی امکان ساختمان سوسیالیسم با قوای یک کشور که به این موضوع باید جواب مثبت داده شود و مسئله‌ی دایر به این که آیا کشوری که دارای دیکتاتوری پرولتاریا است می‌تواند خود را از مداخله‌ی دیگران و بنابراین از تجدید نظم و نسق کهنه بدون انقلاب پیروزی بخش در یک سلسله از کشورهای دیگر کاملاً تأمین شده بداند، که به این مسئله باید جواب منفی داده شود. من دیگر در این باره چیزی نمی‌گویم که این فرمول می‌تواند بهانه شود و ایجاد چنین فکری بکند که تشکیل جامعه‌ی سوسیالیستی به وسیله‌ی قوای یک کشور امکان ندارد، موضوعی که البته صحیح نیست.

به این دلیل من این فرمول را در رساله‌ی خود موسوم به "انقلاب اکتبر و تاکتیک کمونیست‌های روس" (دسامبر سال ۱۹۲۴) تغییر شکل داده به دو مسئله تفکیک نمودم یعنی به مسئله‌ی راجع به تضمین کامل در مقابل تجدید نظم و نسق بورژوازی و مسئله‌ی راجع به امکان ساختمان جامعه‌ی کامل سوسیالیستی در یک کشور. این اولاً از راه تفسیر "پیروزی کامل سوسیالیسم" به معنای "تضمین کامل در مقابل تجدید نظم و نسق کهنه"، که ممکن است فقط با "ابرازمسابی مشترک پرولترهای چندین کشور" میسر گردد، به دست آمد و ثانیاً از راه اعلام این حقیقت مسلم که ما واجد تمام وسائل لازم برای ساختن جامعه‌ی کامل سوسیالیستی می‌باشیم، که آن هم بر اساس رساله‌ی لنین موسوم به "راجع به کنوپراسیون"^۹ [۱۹] به عمل آمد (رجوع شود به "انقلاب اکتبر و تاکتیک کمونیست‌های روس")^۹

قطعنامه‌ی مشهور کنفرانس چهاردهم حزب "راجع به وظائف کمینترن و حزب کمونیست (بلشویک) روسیه"^{۲۰} [۲۰] بر اساس همین فرمول نوین قرار گرفت و این کنفرانس به مسئله‌ی پیروزی سوسیالیسم در یک کشور به مناسبت ثباتی که در عالم سرمایه‌داری حاصل شده بود (آوریل سال ۱۹۲۵) توجه کرده و معتقد است که ساختن سوسیالیسم به وسیله‌ی قوای کشور ما ممکن و ضروری است.

۹ - این طرز افاده‌ی جدید مسئله، در چاپ‌های بعدی رساله‌ی "راجع به اصول لنینیسم" جای فرمول سابق را گرفت.

و هم چنین رساله‌ی من "راجع به نتایج کار کنفرانس چهاردهم حزب" نیز بر اساس این فرمول نوشته شد و این رساله بلافاصله پس از کنفرانس چهاردهم حزب در ماه مه سال ۱۹۲۵ به طبع رسید.

در این رساله راجع به مسئله‌ی پیروزی سوسیالیسم در یک کشور چنین گفته شده است:

« کشور ما شامل دو گروه از تضادها می باشد. گروه اول تضادهای داخلی هستند که در بین پرولتاریا و دهقانان وجود دارند (اینجا موضوع بر سر ساختمان سوسیالیسم در یک کشور می باشد. ی. استالین). گروه دیگر، تضادهای خارجی می باشند که بین کشور ما یعنی کشور سوسیالیسم و کلیه‌ی کشورهای دیگر یعنی کشورهای سرمایه‌داری وجود دارند (اینجا موضوع بر سر پیروزی قطعی سوسیالیسم است. ی. استالین) «...» کسی که گروه اول تضادها را، که با مساعی یک کشور می توان کاملاً بر آن غلبه نمود، با گروه دوم تضادها، که برای حلش مساعی پرولترهای چندین کشور لازم می باشد، مخلوط نماید، آن کس نسبت به لنینیسم مرتکب عظیم ترین اشتباهات شده است، چنین کسی یا گمراه کننده است و یا اپورتونیست اصلاح ناپذیر. » (رجوع به "نتایج کارهای کنفرانس چهاردهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه"). [۲۱]

در آن رساله راجع به پیروزی سوسیالیسم در کشور ما چنین گفته شده است:

« ما قادریم سوسیالیسم را بنا نمائیم و ما آن را به اتفاق دهقانان در تحت رهبری طبقه‌ی کارگر بنا خواهیم نمود «... زیرا» با وجود دیکتاتوری پرولتاریا واجد... کلیه‌ی وسائل لازم برای ساختن یک جامعه‌ی کامل سوسیالیستی که بر کلیه و هرگونه مشکلات داخلی فائق آی، می باشیم، زیرا ما قادریم و ما باید با قوای شخصی خود بر آنها فائق آئیم. » (رجوع به همانجا). [۲۲]

و اما راجع به مسئله‌ی پیروزی نهائی سوسیالیسم، در آنجا گفته شده است:

« پیروزی قطعی سوسیالیسم تضمین کاملی است در مقابل تلاش برای مداخله از خارج و بالنتیجه در مقابل احیاء وضع سابق زیرا تلاش کم و بیش جدی برای احیاء آن وضع فقط در صورت پشتیبانی جدی از خارج یعنی فقط در صورت پشتیبانی سرمایه‌ی بین المللی

ممکن است، صورت گیرد. بدین جهت پشتیبانی انقلاب ما از طرف کارگران کلیه کشورهای و به طریق اولی پیروزی این کارگران، ولو در چند کشور، شرط لازم تضمین کامل برای اولین کشور پیروزمند است و در مقابل تلاش‌هایی که در راه مداخله‌ی خارجی و احیاء وضع سابق می‌شود، شرط لازم پیروزی نهائی سوسیالیسم است. «(رجوع به همانجا). [۲۳]

گویا موضوع روشن باشد. به طوری که می‌دانیم این مسئله در رساله‌ی من "پرسش‌ها و پاسخ‌ها". (ژوئن سال ۱۹۲۵) و در گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی در کنگره‌ی چهاردهم حزب کمونیست (بلشویک) [۲۴] اتحاد شوروی (ماه دسامبر سال ۱۹۲۵) نیز به همان نهج تفسیر می‌شود. چنین‌اند واقعیات.

من تصور می‌کنم این واقعیات برای همه‌ی رفقا و از آن جمله برای زینویف نیز روشن باشد.

هرگاه اکنون، که تقریباً دو سال از مبارزه‌ی نظری در حزب می‌گذرد و پس از قطعنامه‌ای که در کنفرانس چهاردهم حزب (آوریل سال ۱۹۲۵) تصویب شد، زینویف در نطق نهائی خود در کنگره‌ی چهاردهم حزب (دسامبر ۱۹۲۵) ممکن می‌شمارد که فرمول کهنه و کاملاً غیر کافی را از رساله‌ی استالین که در ماه آوریل ۱۹۲۴ نوشته شده است بیرون کشیده و برای حل مسئله‌ی حل شده پیروزی سوسیالیسم در یک کشور به آن استناد جوید، - این رویه‌ی خاص زینویف فقط نشانه‌ی آن است که او در این مسئله کاملاً سر درگم شده است. حزب را پس از آن که به پیش رفته است، عقب کشیدن و قطعنامه‌ی کنفرانس چهاردهم حزب را، آن هم پس از آن که از طرف پلنوم کمیته‌ی مرکزی [۲۵] تصویب شده است، نادیده گرفتن، نشانه‌ی آن است که شخص در منجلاّب تضادها نومیدانه گیر کند و به امر ساختمان سوسیالیسم اعتماد نداشته باشد، از راه لنین منحرف شود و سند شکست شخصی خود را امضاء کند.

امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور چیست؟

این عبارت است از امکان حل تضاد میان پرولتاریا و دهقانان به وسیله‌ی نیروهای داخلی کشور ما، امکان به دست آوردن حاکمیت از طرف پرولتاریا و استفاده از این حاکمیت برای ساختن جامعه‌ی کامل سوسیالیستی در کشور ما با وجود طرفداری و پشتیبانی پرولترهای سایر کشورها ولی بدون لزوم پیروزی قبلی انقلاب پرولتاریا در سایر کشورها.

بدون داشتن این امکان، ساختمان سوسیالیسم ساختمانی بدون هدف و ساختمانی بدون اطمینان به ساختن کامل سوسیالیسم می‌باشد. بدون اعتماد به

امکان ساختمان سوسیالیسم و بدون اعتماد به اینکه عقب ماندگی فنی کشور ما، یک مانع برطرف نشدنی، در راه ساختمان جامعه‌ی کامل سوسیالیستی نیست، سوسیالیسم را نمی‌توان بنا نمود. انکار چنین امکانی، عدم ایمان نسبت به امر ساختمان سوسیالیسم و دور شدن از لنینیسم است.

عدم امکان پیروزی کامل و نهائی سوسیالیسم در یک کشور بدون پیروزی انقلاب در سایر کشورها چیست؟

این عبارت از عدم امکان تضمین کامل در مقابل مداخله‌ی خارجی و بنابراین عدم امکان تضمین در مقابل تجدید نظم و نسق بورژوازی است و این تضمین بدون پیروزی انقلاب اقلأ در یک سلسله کشورها، غیر ممکن است. انکار این قاعده‌ی مسلم دور شدن از انترناسیونالیسم و دور شدن از لنینیسم می‌باشد.

لنین می‌گوید:

« ما نه فقط در داخل یک دولت، بلکه درون سیستمی از دولت‌ها زندگی می‌کنیم و موجودیت جمهوری شوروی در ردیف دولت‌های امپریالیستی برای مدتی طولانی قابل تصور نیست. عاقبت الامر یا این یا آن غلبه می‌کند. و تا زمانی که این عاقبت برسد بین جمهوری شوروی و دول بورژوازی وقوع یک سلسله از مدعش‌ترین تصادمات ناگزیر است. این یعنی هر آینه طبقه‌ی حاکمه یعنی پرولتاریا بخواهد سیادت کند و سیادت هم بکند، باید با سازمان نظامی خویش نیز این موضوع را ثابت نماید. » (رجوع به جلد ۲۴ ص ۱۲۲ چاپ روسی).

در جای دیگر لنین می‌گوید:

« ما در برابر خویش موازنه‌ای بی اندازه بی ثبات، ولی به هر حال بدون شک و مسلماً تا اندازه‌ای موازنه داریم. این که آیا مدت این موازنه مدید خواهد بود یا نه، نمی‌دانم و خیال هم می‌کنم که نمی‌شود آن را دانست و به این مناسبت باید از طرف ما عظیم‌ترین احتیاطات مراعات شود. و اولین اصل سیاست و اولین درس ما که از فعالیت یک ساله‌ی حکومتی استنتاج می‌شود و باید آن را تمام کارگران و دهقانان به خاطر بسپارند این است که هوشیار بوده و به خاطر داشته باشند که ما به وسیله‌ی اشخاص، طبقات و حکومت‌هائی محاصره شده‌ایم که آشکارا نسبت به ما عظیم‌ترین کینه‌ها را ابراز

می دارند باید به خاطر داشت که ما همیشه با موئی به هر گونه هجوم و تجاوز بسته‌ایم. « (رجوع به جلد ۲۷ ص ۱۱۷ چاپ روسی).

گویا مطلب روشن باشد.

حال ببینیم نظر زینویف درباره‌ی مسئله‌ی پیروزی سوسیالیسم در یک کشور از چه قرار است؟
گوش کنید:

« در عبارت پیروزی نهائی سوسیالیسم اقلماً دو نکته مستتر است: (۱) از بین بردن طبقات و بنابراین، (۲) الغای دیکتاتوری یک طبقه و در این مورد الغای دیکتاتوری پرولتاریا... » سپس زینویف می گوید: « برای این که باز هم دقیق تر پی ببریم که در سال ۱۹۲۵ در کشور ما اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی طرح مسئله از چه قرار است، باید دو نکته را از یک دیگر متمایز سازیم:

(۱) امکان تامین شده‌ی بنای سوسیالیسم، به چنین امکانی برای ساختن سوسیالیسم در چهار دیوار یک کشور البته می توان کاملاً معتقد بود و (۲) ساختمان نهائی و تحکیم سوسیالیسم یعنی عملی ساختن رژیم سوسیالیستی و جامعه‌ی سوسیالیستی. »

تمام این حرف‌ها یعنی چه؟

یعنی این که زینویف پیروزی نهائی سوسیالیسم را در یک کشور نه به معنای تضمین در مقابل مداخله‌ی خارجی و برگشت وضع سابق بلکه به معنای امکان ساختمان کامل جامعه‌ی سوسیالیستی می فهمد. و اما تحت عنوان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور زینویف آن چنان ساختمان سوسیالیستی را می فهمد که نمی تواند و نباید منجر به ساختمان کامل سوسیالیسم گردد. ساختمان علی‌العمیا و بدون دورنما، ساختمان سوسیالیسم در صورت عدم امکان ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی - این است موقعیت زینویف.

ساختن سوسیالیسم بدون امکان به پایان رساندن این ساختمان، ساختن با علم به این که این ساختمان را به انجام نخواهی رسانید، این است آن مهمل گوئی‌هائی که زینویف کارش به آن کشیده است.

ولی این مسخره کردن مسئله است نه حل آن!

اینک جای دیگری از سخنرانی زینویف در کنگره چهاردهم حزب:

« شما نگاه کنید ببینید رفیق یاکولف در کنفرانس حزبی اخیر ایالتی کورسک مطلب را به کجا کشانده است. او می پرسد، "آیا ما می توانیم در حالی که از هر طرف در محاصره‌ی دشمنان سرمایه‌داری هستیم، در چنین شرایطی، سوسیالیسم را کاملاً در یک کشور بسازیم؟" و جواب می دهد: " بنابر تمام آن چه که گفته شده است ما حق داریم بگوئیم که ما نه فقط سوسیالیسم را می سازیم بلکه با وجود این که عجالتاً تنها هستیم و یگانه کشور شوروی و دولت شوروی در جهان می باشیم، این سوسیالیسم را کاملاً خواهیم ساخت ("کورسکایا پراودا" شماره ۲۷۹ مورخه‌ی ۸ دسامبر سال ۱۹۲۵). "

زینویف می پرسد آیا این را می توان طرح مسئله به طرز لنینی نامید و آیا از اینجا بوی محدودیت ملی به مشام نمی رسد؟ * »^۱

به این ترتیب از عقیده‌ی زینویف چنین مستفاد می شود که اعتراف به امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور به معنای داشتن نظریه‌ی محدود ملی است و انکار چنین امکانی به معنای داشتن نظریه‌ی انترناسیونالیسم است. ولی اگر این صحیح است آیا به طور کلی مبارزه برای غلبه بر عناصر سرمایه‌داری در اقتصاد ما به زحمتش می ارزد؟ آیا از آن چه گذشت چنین بر نمی آید که چنان غلبه‌ای امکان پذیر نیست؟

تسلیم در مقابل عناصر سرمایه‌داری در اقتصاد ما؛ این است آن جایی که منطق باطنی استدلال زینویف به آن منتهی می شود.

و زینویف این مهمل گوئی را، که هیچ گونه وجه مشترکی هم با لنینیسم ندارد به منزله‌ی "انترناسیالیسم" و "لنینیسم صد در صد" به ما پیشکش می کند! من تأکید میکنم که زینویف در مهم‌ترین مسئله‌ی دایر به ساختمان سوسیالیسم، از لنینیسم دور شده و به نظریه‌ی سوخانف منشویک در می غلطد. به لنین مراجعه کنیم. آن چه که لنین راجع به پیروزی سوسیالیسم در یک کشور هنوز قبل از انقلاب اکتبر در ماه اوت سال ۱۹۱۵ می گوید:

« ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی، قانون بی چون و چرای سرمایه‌داری است. از اینجا مستفاد می شود که پیروزی سوسیالیسم سر آغاز در معدودی از کشورها و یا حتی در کشور سرمایه‌داری جداگانه هم امکان پذیر است. پرولتاریای پیروزمند این کشور، پس از این که از سرمایه‌دارها سلب مالکیت نمود و در کشور خود طرز تولید

۱۰ - * - تکیه روی کلمات از من است. ی. استالین

سوسیالیستی را تشکیل داد،* می تواند بر ضد بقیه‌ی جهان سرمایه‌داری برخاسته طبقات ستمکش سایر کشورها را به سوی خویش جلب کند و در این کشورها بر ضد سرمایه‌داران قیام بر پا کند و در صورت لزوم بر ضد طبقات استثمار کننده و دولت‌های آنها حتی با نیروی نظامی به اقدام پردازد. « (رجوع به جلد ۱۸ ص ۲۳۲-۲۳۳ چاپ روسی).

آیا معنی این جمله‌ی لنین که می گوید: "در کشور خود تولید سوسیالیستی را تشکیل داد" و ما روی آن تکیه کرده‌ایم چیست؟ معنی آن این است که پرولتاریای کشور پیروزمند می تواند و باید پس از گرفتن حاکمیت، تولید سوسیالیستی را در کشور خود تشکیل دهد... و اما "تشکیل تولید سوسیالیستی" یعنی چه؟ یعنی ساختن جامعه‌ی سوسیالیستی. لازم به اثبات نیست که این قاعده‌ی معین و روشن لنین به تفسیرات ثانوی محتاج نیست. در غیر این صورت دعوت‌های لنین در ماه اکتبر ۱۹۱۷ برای به دست گرفتن حکومت به وسیله‌ی پرولتاریا غیر قابل درک می بودند.

شما می بینید که این قاعده‌ی روشن با "قاعده‌ی" در هم و برهم و ضد لنینی زینویف دایر به این که ما می توانیم سوسیالیسم را "در چهار دیوار یک کشور" با وجود عدم امکان ساختمان کامل آن بسازیم، از زمین تا آسمان فرق دارد. این را لنین در سال ۱۹۱۵ یعنی قبل از به دست گرفتن حاکمیت از طرف پرولتاریا گفته بود. ولی شاید پس از آزمایش تصرف حاکمیت یعنی بعد از سال ۱۹۱۷ نظریاتش تغییر کرده باشد؟ به رساله‌ی لنین "راجع به کئوپراسیون" که در سال ۱۹۲۳ نوشته شده است مراجعه بکنیم.

لنین می گوید:

« در واقع هم تسلط دولت بر تمام وسائل بزرگ تولید، تمرکز قدرت دولت در دست پرولتاریا، اتحاد این پرولتاریا با میلیون‌ها دهقان خرده پا و خرده پا ترین آنها، تأمین رهبری این پرولتاریا نسبت به دهقانان و غیره، آیا این کلیه‌ی آن چیزهای لازمی نیست برای این که از کئوپراسیون، تنها از کئوپراسیون، که قبلاً ما آن را به مثابه‌ی سوداگری سرزنش می کردیم و اکنون هم که زمان نپ است تا درجه‌ی معینی حق داریم سرزنش کنیم، یک جامعه‌ی کامل سوسیالیستی بسازیم، آیا این کلیه‌ی آن چیزهای لازم نیست؟ * این هنوز ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی نیست، ولی این همه‌ی آن چیزی

است که برای این ساختمان کافی و لازم می باشد. * « (رجوع به جلد ۲۷ ص ۳۹۲ چاپ روسی).

به عبارت آخری: ما می توانیم و باید جامعه‌ی کامل سوسیالیستی را بسازیم زیرا ما آن چه را که برای این ساختمان کافی و لازم است در اختیار خود داریم. تصور می کنم از این روشن تر افاده‌ی مطلب مشکل باشد. این قاعده‌ی کلاسیک لنین را با دلایل ضد لنینی زینویف که علیه یاکولف ایراد داشت مقایسه کنید آن وقت خواهید فهمید که یاکولف فقط سخنان لنین را دایر به امکان ساختن سوسیالیسم در یک کشور تکرار کرده است ولی زینویف که بر ضد این ساختمان برخاسته و یاکولف را به شلاق کشیده است از لنین دور شده بر نظریه‌ی سوخانوف منشویک، یعنی در نقطه‌ی نظر عدم امکان ساختمان کامل سوسیالیسم از لحاظ عقب ماندگی تکنیکی کشور ما، قرار گرفته است. فقط معلوم نیست که اگر ما حساب نمی کردیم سوسیالیسم را بسازیم برای چه حکومت را در ماه اکتبر ۱۹۱۷ باید به دست می گرفتیم؟ لازم نبود حکومت را در اکتبر سال ۱۹۱۷ به دست گیریم؛ این است آن نتیجه‌ای که منطق باطنی استدلال زینویف به آن منتهی می شود. سپس من تأکید می کنم که زینویف در مهم ترین مسئله یعنی پیروزی سوسیالیسم، بر ضد تصمیمات بسیار صریح حزب ما که در قطعنامه‌ی مشهور کنفرانس چهاردهم حزب "به مناسبت پلنوم کامل کمیته‌ی اجرایی انترناسیونالیسم کمونیست راجع به وظائف کمینترین و حزب کمونیست (بلشویک) روسیه" قید شده رفتار نموده است. به آن قطعنامه مراجعه می کنیم. این است آن چه در آنجا راجع به پیروزی سوسیالیسم در یک کشور ذکر شده است:

« وجود دو سیستم اجتماعی که مستقیماً متضادند باعث تهدید دائمی خطر محاصره‌ی سرمایه‌داری، انواع دیگر تضییقات و فشار اقتصادی، خطر مداخله‌ی مسلحانه و تجدید اوضاع سابق می گردد. بنابراین یگانه تضمین پیروزی نهائی سوسیالیسم یعنی تضمین در مقابل برگشت اوضاع سابق، * انقلاب سوسیالیستی پیروزی بخش در یک سلسله از کشورها می باشد...». « لنینیسم می آموزد که پیروزی نهائی سوسیالیسم به معنای تضمین کامل در قبال برگشت مناسبات بورژوازی، فقط در مقیاس بین‌المللی امکان پذیر است...» « از اینجا ابداً چنین مستفاد نمی شود* که در کشور عقب مانده‌ای مثل روسیه ساختن جامعه‌ی کامل سوسیالیستی* بدون "کمک دولتی" (ترتسکی)

کشورهایی که از لحاظ اقتصادی و تاکتیکی مترقی ترند، امکان پذیر نیست. « (رجوع به قطعنامه). [۲۶]

شما می بینید که قطعنامه، کاملاً بر خلاف تفسیری که زینویف در کتاب موسوم به "لنینیسم" خود نموده است، پیروزی نهائی سوسیالیسم را به عنوان تضمین در مقابل مداخله‌ی خارجی و برگشت وضع سابق تفسیر می کند. شما می بینید که قطعنامه، کاملاً برخلاف ادعای معکوس زینویف و دلایلی که او علیه یاکوف در سخنرانی نهائی خود در کنگره‌ی چهاردهم حزب آورده است، امکان ساختن جامعه‌ی کامل سوسیالیستی را در کشور عقب مانده‌ای مانند روسیه بدون "کمک دولتی" کشورهایی که از حیث اقتصادی و تکنیکی مترقی تر هستند اعتراف می نماید.

اگر نام این را مبارزه‌ی زینویف بر ضد قطعنامه‌ی کنفرانس چهاردهم حزب نگذاریم، پس چه باید بگذاریم؟

البته گاهی هم قطعنامه‌های حزب خالی از اشتباه نیستند. تصادف می کند که در قطعنامه‌های حزب نیز اشتباهاتی پیدا میشود. به طور کلی ممکن است فرض کرد که قطعنامه‌ی کنفرانس ۱۴ حزب هم متضمن بعضی اشتباهات میباشد. شاید زینویف این قطعنامه را غلط بداند. در این صورت همان طور که شایسته و سزاوار یک نفر بلشویک است باید این مطلب را صاف و پوست کنده و آشکارا اظهار نمود. ولی معلوم نیست زینویف چرا این کار را نمی کند. او ترجیح داده است راه دیگری را انتخاب نماید یعنی راه حمله از پشت سر به قطعنامه‌ی کنفرانس چهاردهم حزب در حالی که قطعنامه مسکوت بماند و هیچ گونه انتقاد آشکاری از قطعنامه وجود نداشته باشد. به قرار معلوم زینویف تصور می کند از این راه بهتر از همه به هدف خواهد رسید. و اما هدف او یکی است، قطعنامه را "بهتر کردن" و لنین را "اندکی" اصلاح نمودن. حاجت به اثبات نیست که زینویف در حساب‌های خویش اشتباه کرده است.

خطای زینویف از کجا سر می زند؟ ریشه‌ی این خطا در کجا است؟ به عقیده‌ی من سرچشمه‌ی این خطا در یقین زینویف است به این که عقب ماندگی تکنیکی کشور ما مانع غیر قابل رفعی در راه ساختمان جامعه‌ی کامل سوسیالیستی می باشد و پرولتاریا هم نظر به عقب ماندگی تکنیکی کشور ما نمی تواند سوسیالیسم را بسازد. زینویف و کامنف این استدلال را یک بار در یکی از جلسات کمیته‌ی مرکزی حزب قبل از کنفرانس حزبی ماه آوریل [۲۷] آزمودند و خواستند به میان آورند. ولی آنها با جواب دندان شکنی روبرو شده و مجبور گشتند عقب نشینی نموده و ظاهراً تابع اکثریت کمیته‌ی مرکزی که مخالف این نظریه بود بشوند. ولی زینویف، که فقط از لحاظ تشریفاتی از آن

تبعیت نموده بود، همیشه مبارزه‌ی خود را با این نظر ادامه می داد. این است آن چه که کمیته‌ی مسکوی حزب ما در "جواب" خود به نامه‌ی کنفرانس حزبی ایالتی لنینگراد درباره‌ی این "واقعہ" که در کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه روی داده است، [۲۸] می نویسد:

« اندکی قبل کامنف و زینویف در هیئت سیاسی از نظریه‌ی دایر بر این که ما به سبب عقب ماندگی تکنیکی و اقتصادیمان اگر انقلاب بین‌المللی نجاتمان ندهد، از عهده‌ی مشکلات داخلی برنخواهیم آمد، دفاع می کردند. ولی ما به اتفاق اکثریت کمیته‌ی مرکزی معتقدیم که می توانیم سوسیالیسم را بسازیم، می سازیم و آن را با وجود عقب ماندگی تکنیکی و علی رغم آن خواهیم ساخت. ما معتقدیم که جریان این ساختمان البته به مراتب آهسته تر از آن چه خواهد بود که با وجود شرایط پیروزی جهانی می توانست باشد، ولی مع الوصف ما پیش میرویم و پیش خواهیم رفت. ما هم چنین تصور می کنیم که نظریه‌ی کامنف و زینویف عدم اعتماد ایشان را به نیروهای داخلی طبقه‌ی کارگر و توده‌های دهقانان که از پی آن میروند نشان میدهد. ما تصور می کنیم که این نظریه، دور شدن از راه و رسم لنین می باشد. »
(رجوع شود به "جواب").

در جریان جلسات اولیه‌ی کنگره‌ی چهاردهم حزب، این سند در مطبوعات منتشر گشت. زینویف البته این امکان را داشت که هنوز در کنگره علیه این سند اظهاراتی بنماید. قابل توجه است که زینویف و کامنف علیه این اتهام سنگین که از طرف کمیته‌ی مسکوی حزب ما بر ضد ایشان پیش کشیده شده بود دلایلی نیافتند. آیا این تصادفی است؟ من تصور می کنم که این تصادفی نیست. معلوم می شود اتهام به هدف اصابت نموده است. زینویف و کامنف با سکوت به این اتهام "جواب دادند" زیرا جواب "شکننده‌ای" نداشتند، بدهند.

"اپوزیسیون تازه" از این که زینویف را به عدم اعتماد در کار پیروزی ساختمان سوسیالیسم در کشور ما متهم می کنند، می رنجد. ولی وقتی زینویف پس از یک سال تمام مذاکرات در اطراف پیروزی سوسیالیسم در یک کشور و پس از آن که نظریه‌اش از طرف هیئت سیاسی کمیته‌ی مرکزی رد شد (آوریل ۱۹۲۵) و پس از آن که راجع به این مسئله عقیده‌ی معین حزب در قطعنامه‌ی مشهور کنفرانس چهاردهم حزب (آوریل ۱۹۲۵) قید شده و معلوم گردید، هرگاه بعد از همه‌ی اینها باز زینویف جرئت کرده است در کتاب موسوم به "لنینیسم" خود (سپتامبر ۱۹۲۵) علیه نظریه‌ی حزب اظهاراتی بکند و هرگاه او

بعداً هم این بیانات را در کنگره‌ی چهاردهم تکرار می‌کند، آن وقت تمام این لجاجت‌ها و سماجت‌ها را که او در دفاع از خطای خویش ابراز می‌دارد چگونه باید ایضاح نمود، جز این است که بگوئیم زینویف دچار مرض عدم اعتماد نسبت به امر پیروزی ساختمان سوسیالیسم در کشور ما گردیده و نومیدانه هم دچار گردیده است؟

زینویف مایل است این عدم اعتماد خود را به منزله‌ی انترناسیونالیسم شرح دهد. اما از چه زمانی به این طرف نزد ما چنین مرسوم شده است که دوری جستن از مسائل اساسی لنینیسم را انترناسیونالیسم بنامیم؟

آیا صحیح‌تر نیست بگوئیم که در اینجا زینویف است که علیه انترناسیونالیسم و انقلاب بین‌المللی قصور می‌کند نه حزب؟ زیرا کشور ما که "سوسیالیسم را می‌سازد" اگر بنیان انقلاب جهانی نیست، پس چیست؟ اما اگر این کشور قادر نیست جامعه‌ی سوسیالیستی را بسازد، آیا می‌تواند پایه‌ی حقیقی انقلاب جهانی باشد؟ هرگاه قادر نیست بر عناصر سرمایه‌داری اقتصاد ما غلبه نموده و پیروزی ساختمان سوسیالیستی خود را به دست آورد، آیا می‌تواند برای کارگران تمام کشورها به منزله‌ی همان عظیم‌ترین مرکز جاذبه‌ای که بلاشک اکنون هست باقی بماند؟ من خیال می‌کنم که نمی‌تواند. ولی آیا از این چنین بر نمی‌آید که عدم اعتماد، به پیروزی ساختمان سوسیالیسم و تشویق این عدم اعتماد آبرو و حیثیت کشور ما را که به منزله‌ی پایگاه انقلاب جهانی است می‌ریزد و آبرو ریزی کشور ما هم به تضعیف نهضت انقلاب جهانی منجر می‌گردد. حضرات سوسیال‌دمکرات‌ها به چه وسیله کارگران را از ما می‌رماندند؟ با ترویج این نظر که "از دست روس‌ها هیچ کاری ساخته نیست" حالا که ما دسته دسته نمایندگان کارگران را به خود جلب نموده و به این وسیله مواضع کمونیسم را در تمام جهان استحکام می‌بخشیم، به چه وسیله سوسیال‌دمکرات‌ها را می‌کوبیم؟ به وسیله‌ی موفقیت‌هایی که در امر ساختمان سوسیالیسم نصیب ما می‌گردد. ولی مگر واضح نیست کسی که عدم اعتماد نسبت به موفقیت‌های ما را در امر ساختمان سوسیالیسم ترغیب نماید آن کس من غیر مستقیم به سوسیال‌دمکرات‌ها کمک کرده است، آن کس از وسعت دامنه‌ی نهضت انقلابی بین‌المللی کاسته‌است، آن کس ناگزیر از انترناسیونالیسم دور شده است؟...

شما می‌بینید که "انترناسیونالیسم" زینویف نیز با "لنینیسم صد در صد" وی در مسئله‌ی ساختمان سوسیالیسم در یک کشور، هیچ برتری ندارد. بنابراین کنگره‌ی چهاردهم حزب، که نظریات "اپوزیسیون تازه" را به منزله‌ی "عدم ایمان به امر ساختمان سوسیالیسم" و "تحریف لنینیسم" [۲۹] شمرد، درست عمل کرده است.

مبارزه در راه پیروزی ساختمان سوسیالیستی

تصور می‌کنم خطای اساسی "اپوزیسیون تازه" عدم اعتماد به پیروزی ساختمان سوسیالیستی است. این خطا به عقیده من به آن علت اساسی است که خطاهای دیگر "اپوزیسیون تازه" نیز از آن سر می‌زند. خطاهای "اپوزیسیون تازه" راجع به مسئله‌ی نپ، راجع به سرمایه‌داری دولتی، راجع به ماهیت صنایع سوسیالیستی ما، راجع به نقش کنوپراسیون در دوران دیکتاتوری پرولتاریا، راجع به شیوه‌های مبارزه علیه کولاک‌ها، راجع به نقش و وزن مخصوص دهقانان میانه حال؛ همه‌ی اینها خطاهائی است که از خطای اساسی اپوزیسیون، یعنی از عدم اعتماد آن نسبت به امکان ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی به وسیله‌ی قوای کشور ما، سر چشمه می‌گیرد.

عدم اعتماد نسبت به پیروزی ساختمان سوسیالیستی در کشور ما چیست؟ قبل از همه، عدم اعتماد به این مطلب است که توده‌های اساسی دهقانان در شرایط معین ترقی کشور ما، به امر ساختمان سوسیالیستی می‌توانند جلب شوند. ثانیاً عدم اعتماد به این نکته است که پرولتاریای کشور ما پرولتاریائی که مقامات حساس اقتصاد ملی را در اختیار خود دارد، قادر است توده‌های اساسی دهقانان را به کار ساختمان سوسیالیستی جلب نماید.

منبع تمام آن چه که اپوزیسیون در حال سکوت راجع به طرق تکامل ما طرح ریزی می‌کند، اعم از این که دانسته و یا ندانسته باشد، همین اصول است. آیا می‌توان توده‌ی عمده‌ی دهقانان شوروی را به امر ساختمان سوسیالیستی جلب نمود؟

در رساله‌ی "راجع به اصول لنینیسم" دو قاعده‌ی اساسی در این باب وجود دارد:

(۱) « نباید دهقانان اتحاد شوروی را با دهقانان غرب مخلوط نمود. دهقانی که مدرسه‌ی سه انقلاب را طی کرده و بر ضد تزار و حکومت بورژوازی به معیت پرولتاریا و تحت رهبری وی پیکار نموده است، دهقانی که زمین و صلح را از دست انقلاب پرولتاریائی دریافت کرده و در نتیجه نیروی ذخیره‌ی پرولتاریا شده است؛ چنین دهقانی ممکن نیست با دهقانی که در موقع انقلاب بورژوازی تحت

ریاست بورژوازی لیبرال مبارزه کرده و از دست این بورژوازی زمین دریافت نموده و به همین سبب هم ارتش ذخیره‌ی آن شده است، تفاوت نداشته باشد. محتاج به اثبات نیست که دهقانان شوروی که به اهمیت زیاد دوستی و معاضدت سیاسی با پرولتاریا عادت کرده‌اند و آزادی خود را مرهون این دوستی و معاضدت می‌باشند؛ نمی‌توانند ماده‌ی بسیار مساعدی برای همکاری اقتصادی با پرولتاریا نباشند. »

(۲) « نباید اقتصاد روستائی روسیه را با اقتصاد روستائی غرب مخلوط کرد. در آنجا ترقی کشاورزی از طریق عادی سرمایه‌داری یعنی در محیط تجزیه و تفکیک شدید دهقانان جریان دارد، که در یک قطب آن املاک خصوصی بزرگ متعلق به سرمایه‌داران و در قطب دیگر سیر به سوی گدائی، فلاکت و بردگی روزمزدی قرار گرفته است. از این لحاظ تجزیه و از هم پاشیدن در آنجا یک مسئله‌ی طبیعی است. اما در روسیه این طور نیست. در اینجا ترقی کشاورزی نمی‌تواند از این راه جریان یابد ولو به این دلیل که وجود حکومت شوروی و ملی شدن آلات و وسائل عمده‌ی تولید این گونه ترقی را اجازه نمی‌دهد، در روسیه ترقی کشاورزی باید از راه دیگری برود یعنی از طریق گرد آوردن میلیون‌ها دهقانان خرده پا و متوسط در کنوپراسیون و از طریق ترقی دادن کنوپراتیف‌های توده‌ای در ده و تقویت آنها از طرف حکومت به وسیله‌ی دادن اعتبار با شرایط مساعد. لنین در مقالات خود راجع به کنوپراتیف درست نشان داد که ترقی کشاورزی در کشور ما باید در راه جدیدی حرکت کند یعنی در طریق جلب اکثریت دهقانان به ساختمان سوسیالیستی از راه کنوپراسیون و در طریق جایگیر ساختن تدریجی اصول دسته جمعی در کشاورزی که این کار را هم باید بدو در قسمت فروش و سپس در قسمت تولید محصولات کشاورزی به موقع اجرا گذاشت...»

تصور نمی‌کنم لازم به اثبات باشد که اکثریت عظیم دهقانان با کمال میل این راه تازه‌ی ترقی را انتخاب کرده و راه املاک بزرگ شخصی سرمایه‌داری و اسارت و مزدوری و بالاخره طریق فقر و ورشکستگی را به دور خواهند انداخت. » [۳۰]

آیا این قواعد صحیحند؟

تصور می‌کنم هر دوی آنها برای تمام دوره‌ی ساختمانی ما در شرایط سیاست اقتصادی نوین صحیح و مسلم هستند.

آنها فقط تشریح و بیان قواعد مشهور لنین هستند درباره‌ی پیوند پرولتاریا و دهقانان، درباره‌ی داخل کردن اقتصادیات روستائی در سیستم ترقی سوسیالیستی کشور، درباره‌ی این که پرولتاریا باید به اتفاق توده‌های اساسی دهقانان به طرف سوسیالیسم پیش رود، درباره‌ی این که کنوپراتیفی کردن میلیون‌ها توده‌ی دهقانان شاهراه ساختمان سوسیالیستی در روستا است و در موقع رشد صنایع سوسیالیستی « برای ما رشد ساده‌ی کنوپراسیون با رشد سوسیالیسم... یکی است. » (رجوع شود به جلد ۲۷ ص ۳۹۶ چاپ روسی).

فی‌الواقع هم اقتصاد روستائی در کشور ما از کدام راه می‌تواند و باید پیشرفت کند؟

اقتصاد روستائی، اقتصاد سرمایه‌داری نیست. اقتصاد روستائی، هرگاه منظور اکثریت قاطع اقتصادیات روستائی باشد، عبارت از اقتصاد خرده‌ی کالائی است. ولی اقتصاد خرده‌ی کالائی چیست؟ اقتصاد خرده‌ی کالائی، اقتصاد روستائی است که بر سر دو راهی بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری ایستاده است. این اقتصاد می‌تواند، همان طوری که اکنون در کشورهای سرمایه‌داری روی می‌دهد، به طرف سرمایه‌داری ترقی کند و هم می‌تواند، آن طوری که باید در دوران دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما پیش آید، به طرف سوسیالیسم تعالی یابد.

این تزلزل و عدم استقلال اقتصاد روستائی ناشی از چیست؟ چگونه میتوان آن را توضیح داد؟

علت این عدم استقلال عبارت است از پراکندگی اقتصاد روستائی، متشکل نبودن آن، وابسته بودن آن به شهر، به صنایع، به سیستم اعتبارات، به چگونگی حاکمیت کشور و بالاخره عبارت است از آن قاعده‌ی مشهور عمومی که می‌گوید: روستا چه از حیث مادی و چه از حیث فرهنگی از پی شهر می‌رود و باید برود.

راه ترقی سرمایه‌داری اقتصاد روستائی، یعنی توسعه از طریق عمیق‌ترین تجزیه‌ی دهقانان به این ترتیب که املاک کلان در یک قطب و فقر عمومی در قطب دیگر قرار می‌گیرد. در کشورهای سرمایه‌داری این راه ترقی ناگزیر است چون روستا و اقتصاد روستائی به شهر، به صناعت، به اعتبارات متمرکز در شهر و به چگونگی حکومت وابسته است و در شهر هم بورژوازی، صنایع سرمایه‌داری، سیستم اعتبارات سرمایه‌داری و حاکمیت دولتی سرمایه‌داری فرمانمائی دارد.

آیا در کشور ما، که شهر در آن، کاملاً دارای قیافه‌ی دیگر نیست، صنایع در تصرف پرولتاریا است، وسائط نقلیه، سیستم اعتبارات، قدرت دولتی و غیره همه در دست پرولتاریا متمرکز است و ملی شدن زمین قانون عمومی کشور

است، در اینجا هم همان راه ترقی اقتصادیات روستائی حتمی است؟ البته حتمی نیست. برعکس، درست به همان دلیل که شهر روستا را رهبری می کند و چون در کشور ما پرولتاریا در شهر فرمانروائی می کند و تمام مقامات حساس اقتصاد را در دست خویش دارد، به همین دلیل اقتصاد روستا در ترقی خود باید راه دیگر یعنی راه ساختمان سوسیالیستی را طی کند.

این راه کدام است؟

این راه، راه کنوپراتیفی کردن توده‌ای میلیون‌ها اقتصادیات روستائی در تمام رشته‌های کنوپراسیون است، راه گردآوری اقتصادیات پراکنده‌ی روستائی در پیرامون صنایع سوسیالیستی است، راه غرس نهال کشاورزی دسته جمعی ابتدا در رشته‌ی فروش محصولات زراعتی و تأمین اقتصادیات روستائی به وسیله‌ی مصنوعات شهری و سپس در رشته‌ی تولید کشاورزی است.

هر قدر دورتر، همان قدر طی این طریق در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیرتر می شود، زیرا کنوپراتیفی کردن در رشته‌ی فروش، کنوپراتیفی کردن در رشته‌ی تأمین حوائج و بالاخره کنوپراتیفی کردن در رشته‌ی اعتبارات و تولید (شرکت‌های کشاورزی) یگانه راه بالا بردن سطح رفاه و آسایش روستا و یگانه وسیله‌ی نجات توده‌های وسیع دهقانان از فقر و فاقه و خانه خرابی است.

می گویند دهقانان ما بنا به موقعیت خود سوسیالیستی نبوده و بنابراین برای ترقی سوسیالیستی مستعد نمی باشند. این البته صحیح است که دهقانان نظر به موقعیت خود سوسیالیستی نیستند. ولی مادام که ثابت شده است که روستا از پی شهر می رود و در شهر هم صنایع سوسیالیستی فرمانروائی می کند، دلیل فوق دیگر نمی تواند دلیلی علیه ترقی اقتصادیات روستائی از راه سوسیالیسم باشد. در موقع انقلاب اکتبر هم دهقانان نظر به موقعیت خویش سوسیالیستی نبودند و آنان بالمیره نمی خواستند سوسیالیسم در کشور استقرار یابد. در آن زمان به طور کلی دهقانان برای از بین بردن قدرت سیاسی ملاکین و اتمام جنگ و برقراری صلح، تلاش می نمودند. مع ذالک آنها در آن وقت به دنبال پرولتاریای سوسیالیستی رفتند؛ چرا؟ زیرا در آن زمان سرنگونی بورژوازی و افتادن قدرت سیاسی به دست پرولتاریای سوسیالیستی، یگانه راه خروج از جنگ امپریالیستی و یگانه طریقه‌ی برقراری صلح بود؛ زیرا در آن وقت راه دیگری وجود نداشت و نمی توانست هم وجود داشته باشد؛ زیرا حزب ما در آن موقع توانست، ضمن تجسس خود، به آن درجه‌ای از وحدت منافع خاص دهقانان (سرنگون ساختن ملاک و صلح) و تبعیت آن از منافع عمومی کشور (دیکتاتوری پرولتاریا) بر بخورد که تا آن درجه برای دهقانان قابل قبول و نافع بود و دهقانان با وجود سوسیالیستی نبودنشان در آن موقع از پی پرولتاریای سوسیالیستی رفتند.

همین مطلب نیز درباره‌ی ساختمان سوسیالیستی کشور ما و جلب دهقانان به این ساختمان صدق می‌کند. دهقانان بنا به موقعیت خود سوسیالیستی نیستند ولی آنها باید طریق ترقی سوسیالیستی را بیمایند و حتماً هم خواهند پیمود زیرا برای نجات دهقانان از فقر و فاقه و خانه خرابی جز پیوند با پرولتاریا و جز پیوستن به صنایع سوسیالیستی و جز جلب اقتصاد روستائی به مسیر عمومی ترقی سوسیالیستی به وسیله‌ی کنوپراتیوی کردن دسته جمعی دهقانان، راه دیگری نیست و نمی‌تواند هم باشد.

چرا فقط از راه کنوپراتیوی کردن توده‌ای دهقانان؟

چون که در کنوپراتیوی کردن توده‌ای « ما آن درجه از وحدت منافع خصوصی و وحدت منافع بازرگانی شخصی و رسیدگی و بازرسی آن از جانب دولت و آن درجه از تبعیت این منافع را از منافع همگانی » (لنین) [۳۱] یافتیم که برای دهقانان قابل قبول و با صرفه می‌باشد و برای پرولتاریا امکان جلب توده‌ی عمده‌ی دهقانان را به امر ساختمان سوسیالیستی تأمین می‌نماید. نظر به این که برای دهقانان فروش محصولات و تأمین اقتصادشان از حیث ماشین آلات از راه کنوپراسیون با صرفه و مفید است، همین لحاظ است که دهقانان باید به طرف کنوپراتیوی شدن توده‌ای بروند و خواهند هم رفت.

پس کنوپراتیوی کردن توده‌ای اقتصاد روستائی در حال تسلط صنایع سوسیالیستی یعنی چه؟

یعنی دوری جستن اقتصاد خرده کالائی روستائی از راه و رسم کهنه‌ی سرمایه‌داری یعنی راهی که خانه خرابی دسته جمعی دهقانان را در بر دارد و انتقال به راه تازه‌ی ترقی؛ یعنی راه ساختمان سوسیالیستی.

این است که مبارزه برای طریق نوین ترقی اقتصاد روستائی و مبارزه در راه جلب توده‌های عمده‌ی دهقانان به امر ساختمان سوسیالیستی وظیفه‌ی روزمره‌ی حزب ما می‌باشد.

از این رو کنگره‌ی چهاردهم حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی حق داشت تصمیم بگیرد که:

« طریق اساسی ساختمان سوسیالیسم در روستا عبارت از آن است که ضمن رهبری اقتصادی روز افزون از طرف صنایع دولتی سوسیالیستی و مؤسسات اعتباراتی دولتی و سایر رشته‌های حیاتی که در دست پرولتاریا می‌باشد، توده‌ی اساسی دهقانان را به سازمان کنوپراسیون جلب و ترقی سوسیالیستی این سازمان را، با استفاده و بر طرف کردن و طرد عناصر سرمایه‌داری آن تأمین سازند. » (رجوع شود به قطعنامه‌ی کنگره، قسمت مربوط به گزارش کمیته‌ی مرکزی). [۳۲]

عمیق ترین اشتباه "اپوزیسیون تازه" آن است که به این راه جدید ترقی دهقانان اعتماد ندارد و ناگزیری قطعی این طریق را در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا نمی بیند یا نمی فهمد. این هم که نمی فهمد، از آن لحاظ است که به پیروزی ساختمان سوسیالیستی در کشور ما و به قابلیت و استعداد پرولتاریای ما برای هدایت دهقانان به سوی سوسیالیسم ایمان ندارد.

از اینجاست که خاصیت ذوجنبتین بودن نپ را نفهمیده و نسبت به جوانب منفی نپ مبالغه نموده، نپ را اکثراً عقب نشینی می نامند.

از اینجا است که راجع به نقش عناصر سرمایه‌داری اقتصاد ما مبالغه نموده و نقش اهرم‌های ترقی سوسیالیستی ما (صنایع سوسیالیستی، سیستم اعتبارات، کنوپراسیون، حاکمیت پرولتاریا و غیره) را کوچک می شمارند.

از اینجا است که طبیعت سوسیالیستی صنایع دولتی ما را نفهمیده و نسبت به صحت نقشه‌ی کنوپراتیفی لنین تردید روا می دارند.

از اینجا است که عمل تجزیه در روستا را بزرگ جلوه داده و در مقابل کولاک دچار سراسیمگی گردیده، نقش دهقانان میانه حال را کوچک شمرده به برهم زدن سیاست حزب در مورد تأمین اتحاد پا برجا با دهقانان میانه حال، تشبث نموده و به طور کلی نسبت به مسئله‌ی سیاست حزب در روستا از این شاخ به آن شاخ می پرند

از اینجاست که نمی فهمند چه فعالیت عظیمی حزب ما انجام می دهد تا توده‌های میلیونی کارگران و دهقانان را به ساختمان صنایع و کشاورزی جلب کند، کنوپراسیون و شوراها را حیات بخشد، کشور را اداره نماید، علیه بوروکراتیسم و در راه بهبود و تجدید سازمان دستگاه دولتی ما مبارزه نماید، فعالیتی که نشانه‌ی دوران نوینی از تکامل است، فعالیتی که هیچ گونه ساختمان سوسیالیستی بدون آن قابل تصور نیست.

از اینجاست که یأس و دست پاچگی در مقابل دشواری‌های ساختمان ما، تردید در امکان صنعتی کردن کشور ما، یاوه سرائی‌های بدبینانه راجع به فاسد شدن حزب و غیره دامنگیرشان شده است.

همه چیز ایشان یعنی همه چیز بورژوازی کمابیش خوبست، اما همه چیز ما یعنی همه چیز پرولتاریا کمابیش بد است؛ اگر انقلاب از باختر به داد ما نرسد کار و بار ما خراب است، این است لحن عمومی "اپوزیسیون تازه" که به عقیده‌ی من لحن انحلال طلبی است، لحنی که اپوزیسیون معلوم نیست به چه منظور (شاید هم برای تفریح) می خواهد آن را به عنوان "انترناسیونالیسم" جا بزند.

اپوزیسیون می گوید، نپ سرمایه‌داری است. زینویف می گوید نپ عقب نشینی کلی است. البته هیچ کدام اینها صحیح نیست. نپ در حقیقت امر، سیاست حزب است که مبارزه‌ی عناصر سوسیالیستی و سرمایه‌داری را جایز می شمرد و این طور حساب کرده است که عناصر سوسیالیستی بر عناصر سرمایه‌داری، غلبه کنند در واقع عقب نشینی فقط مربوط به اول نپ است و این طور حساب شده است که در جریان عقب نشینی، آرایش قوا تجدید شده و تعرض آغاز گردد. در حقیقت امر، اکنون ما چند سال است که در حال تعرض هستیم و این تعرض هم، ضمن توسعه‌ی صنایع ما، ضمن توسعه‌ی بازرگانی شوروی و فشار به سرمایه‌ی شخصی، موفقانه جریان دارد.

آیا معنی این تز که می گویند نپ سرمایه‌داری است، نپ اکثراً عقب نشینی است چیست؟ این تز به چه چیز مستند می گردد؟

به تصور باطلی مستند است، دایر بر این که در کشور ما دارد تجدید ساده‌ی سرمایه‌داری، "برگشت" ساده‌ی سرمایه‌داری روی می دهد. فقط وجود چنین تصویری را می توان منبع شک و تردید اپوزیسیون درباره‌ی طبیعت سوسیالیستی صنایع ما دانست. فقط وجود همین تصور است که می تواند سراسیمگی اپوزیسیون را در مقابل کولاک شرح دهد. فقط وجود همین تصور است که می تواند تشریح نماید چرا اپوزیسیون با آن عجله و شتاب به ارقام نادرست مربوط به تجزیه‌ی دهقانان چسبیده بود. فقط وجود همین تصور است که میتواند علت فراموشکاری مخصوص اپوزیسیون را درباره‌ی این که دهقانان میانه حال در کشور ما عنصر شاخص زراعت است توضیح دهد. فقط وجود همین تصور است که می تواند سبب کم ارزش شمردن وزن مخصوص دهقان میانه حال و تردید درباره‌ی نقشه کئوپراتیفی لنین را ایضاح نماید. فقط وجود همین تصور که می تواند عدم ایمان "اپوزیسیون تازه" را نسبت به راه تازه‌ی ترقی روستا و نسبت به طریق جلب روستا به ساختمان سوسیالیستی "توجیه نماید".

در واقع، آن چه اکنون در کشور ما رخ می دهد جریان یک جانبه‌ی استقرار مجدد سرمایه‌داری نیست بلکه جریان دو جانبه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری و توسعه‌ی سوسیالیسم، جریان متضاد مبارزه میان عناصر سوسیالیستی و عناصر سرمایه‌داری، جریان غلبه‌ی عناصر سوسیالیستی به عناصر سرمایه‌داری است. این امر چه برای شهر، که صنایع دولتی پایگاه سوسیالیستی را در آن تشکیل میدهد و چه برای روستا، که کئوپراسیون توده‌ای در آنجا وسیله‌ی اساسی ترقی سوسیالیستی بوده و آن را با صنایع سوسیالیستی پیوند می نماید، به یک درجه مسلم است.

تجدید استقرار عادی سرمایه‌داری، ولو فقط از این لحاظ که حکومت ما پرولتاریائی است و صنایع بزرگ در دست پرولتاریا است، وسائط نقلیه و اعتبارات در اختیار دولت پرولتاریائی است، غیر ممکن می‌باشد.

تجزیه و تفکیک در ده نمی‌تواند به اندازه و مقیاس سابق برسد، دهقان میانه حال مانند سابق توده‌ی اساسی دهقانان را تشکیل می‌دهد و کولاک هم دیگر نمی‌تواند نیروی سابق خود را به دست آورد ولو فقط از آن لحاظ که زمین در کشور ما ملی شده است، خرید و فروش زمین ممنوع و بازرگانی و سیاست اعتباراتی، مالیاتی و کنوپراتیفی ما هم متوجه آن است که مطامع استثماری کولاک‌ها را محدود ساخته سطح رفاه و آسایش توده‌های وسیع دهقانان را بالا برده، افراط و تفریط را در روستا تعدیل نماید. من دیگر در این باره چیزی نمی‌گویم که اکنون در کشور ما مبارزه علیه کولاک‌ها نه فقط از راه قدیم یعنی از راه تشکل تهیدستان بر ضد کولاک‌ها، بلکه از راه تازه‌ای نیز جریان دارد که عبارت است از طریق تحکیم اتحاد پرولتاریا و تهیدستان با توده‌های میانه حال دهقانان بر ضد کولاک‌ها، این حقیقت که اپوزیسیون به ماهیت و اهمیت این راه دوم در مبارزه بر ضد کولاک‌ها پی نمی‌برد، یک بار دیگر ثابت می‌کند که اپوزیسیون باز هم به راه سابق ترقی روستا یعنی به راه سرمایه‌داری روستا که کولاک و تهیدستان در آن قوای اساسی روستا شمرده شده و دهقان میانه حال "رفت و روب می‌شود"، افتاده است.

اپوزیسیون می‌گوید کنوپراسیون شکلی از اشکال سرمایه‌داری دولتی است و در این باب به کتاب لنین موسوم به "مالیات جنسی" [۳۳] استناد جسته و از این لحاظ به امکان استفاده از کنوپراسیون به منزله‌ی وسیله و دست آویز اساسی ترقی سوسیالیستی ایمان ندارد. اپوزیسیون در اینجا نیز فاحش‌ترین اشتباه را روا می‌دارد. این گونه تفسیر کنوپراسیون در سال ۱۹۲۱، یعنی موقعی که کتاب "مالیات جنسی" نوشته شده بود، هنگامی که صنایع ترقی یافته‌ی سوسیالیستی نداشتیم، وقتی که لنین سرمایه‌داری دولتی را به منزله‌ی شکل اساسی و امکان پذیر طرز اقتصادی ما فرض کرده و کنوپراسیون را با سرمایه‌داری دولتی توأم در نظر می‌گرفت کافی و رضایت بخش بود. اما این تفسیر حالا دیگر غیر کافی بوده و تاریخ از آن پیشی گرفته است، زیرا زمانه نسبت به آن وقت دیگرگون گشته و صنایع سوسیالیستی در کشور ما ترقی و توسعه یافته و سرمایه‌داری دولتی به درجه‌ی مطلوب نرسید در صورتی که کنوپراسیون اکنون بیش از ده میلیون عضو دارد و با صنایع سوسیالیستی در حال پیوستن است.

پس دلیل این که لنین دو سال بعد از "مالیات جنسی"، یعنی در سال ۱۹۲۳ کنوپراسیون را از نظر دیگر مورد توجه قرار داد و بر آن بود که "کنوپراسیون

در شرایط ما غالباً با سوسیالیسم مطابق در می آید" چیست؟ (رجوع شود به جلد ۲۷ ص ۳۹۶ چاپ روسی).

آیا غیر از این که بگوئیم صنایع سوسیالیستی طی این دو سال مجال رشد یافته ولی سرمایه‌داری دولتی به درجه‌ی لازم نرسید و لذا لنین دیگر کئوپراسیون را نه این که توأمأً با سرمایه‌داری دولتی بلکه توأمأً با صنایع سوسیالیستی مورد توجه قرار داد، دلیل دیگری می‌توان آورد؟

شرایط ترقی و توسعه‌ی کئوپراسیون تغییر یافتند. رویه در مسئله‌ی کئوپراسیون هم می‌بایستی تغییر می‌یافت.

اینک چند سطر درخشان از رساله‌ی لنین "راجع به کئوپراسیون" (۱۹۲۳) که این مسئله را روشن می‌سازد:

« در زمان سرمایه‌داری دولتی مؤسسات^{۱۱}* کئوپراتیفی اولاً به منزله‌ی مؤسسات شخصی و ثانیاً به منزله‌ی مؤسسات دسته‌جمعی از بنگاه‌های دولتی سرمایه‌داری متمایزند. در دوران رژیم فعلی ما * مؤسسات کئوپراتیفی به منزله‌ی مؤسسات دسته‌جمعی از مؤسسات شخصی سرمایه‌داری متمایزند، اما اگر بنای این مؤسسات بر زمین باشد، و وسائل تولید مال دولت یعنی متعلق به طبقه‌ی کارگر باشد، آن گاه دیگر با مؤسسات سوسیالیستی فرقی ندارند* . » (رجوع شود به جلد ۲۷ ص ۳۹۶ چاپ روسی).

در این شاهد مثال کوچک دو مسئله‌ی بزرگ حل شده است. اول آن که "رژیم فعلی ما" توأم گرفته شوند با بنگاه‌های سوسیالیستی "فرقی ندارند". گمان می‌کنم بیانی واضح‌تر از این دشوار باشد. اینک جای دیگری از همان رساله‌ی لنین:

« رشد عادی کئوپراسیون و رشد سوسیالیسم (با مراعات استثناء "کوچک" فوق‌الذکر) برای ما در حکم واحدند و در عین حال ما ناگزیریم اعتراف نمائیم که تمام نظریه‌ی ما راجع به سوسیالیسم تغییر می‌یابد. » (در همانجا).

بدیهی است که در رساله‌ی "راجع به کئوپراسیون" ما با ارزیابی تازه‌ی کئوپراسیون سروکار داریم که "اپوزیسیون تازه"، علی‌رغم واقعیات،

۱۱ - * - تکیه روی کلمات از من است. بی. استالین.

علی رغم حقیقت روشن، علی رغم لنینیسم نمی خواهد آن را اعتراف نماید و نسبت به آن با سماجت سکوت اختیار کرده است.

کنوپراسیون وقتی توأم با سرمایه‌داری دولتی در نظر گرفته شود یک چیز و وقتی توأم با صنایع سوسیالیستی در نظر گرفته شود چیز دیگریست. اما از این هم نمی شود چنین نتیجه گرفت که بین "مالیات جنسی" و رساله‌ی "راجع به کنوپراسیون" پرتگاهی وجود دارد. البته این غلط است. برای این که رابطه‌ی ناگسستگی بین "مالیات جنسی" و رساله‌ی "راجع به کنوپراسیون" دائر به ارزشی که هر دوی آنها برای کنوپراسیون قائلند یک باره فهمیده شود کافیسست به سطوری چند از "مالیات جنسی" اشاره شود. اینک آن سطور:

« عبور از امتیازات به سوی سوسیالیسم، به معنی عبور از یک شکل تولید بزرگ به سوی شکل دیگر تولید بزرگ می باشد. عبور از کنوپراسیون خرده اربابان به سوی سوسیالیسم، به معنی عبور از تولید خرده به سوی تولید بزرگ می باشد، یعنی یک انتقال پیچ در پیچ تری است که در صورت کامیابی قادر است توده‌های وسیعتر اهالی را فرا گیرد، قادر است ریشه‌های عمیق تر و جان سختتر مناسبات ما قبل سوسیالیستی* و حتی ما قبل سرمایه‌داری را که در مقاومت با هرگونه "تجدد" از همه سرسخت ترند برکند. » (رجوع شود به جلد ۲۶ ص ۳۳۷ چاپ روسی).

از شاهد مثال بالا دیده می شود که لنین هنوز در موقع "مالیات جنسی" یعنی هنگامی که ما هنوز صنایع ترقی یافته‌ی سوسیالیستی نداشتیم ممکن می شمرد که کنوپراسیون در صورت کامیابی به آلت توانای مبارزه علیه مناسبات "ما قبل سوسیالیستی" و بالنتیجه علیه مناسبات سرمایه‌داری بدل گردد. من تصور می کنم که مخصوصاً همین فکر بعدها مبداء رساله‌ی "راجع به کنوپراسیون" وی گردید.

حال ببینیم از تمام اینها چه نتیجه‌ای گرفته میشود؟ نتیجه‌ی اینها آن است که "اپوزیسیون تازه" مسئله‌ی کنوپراسیون را نه از طریق مارکسیستی بلکه به طور متافیزیکی مورد توجه قرار می دهد. او کنوپراسیون را نه به عنوان یک پدیده‌ی تاریخی که با پدیده‌های دیگر، مثلاً با سرمایه‌داری دولتی (در سال ۱۹۲۱) یا با صنایع سوسیالیستی (در سال ۱۹۲۳) توأم شده باشد، بلکه مانند چیزی دائمی و همیشگی و چون "شیئی فی نفسه" می نگرد.

از اینجا است خطاهای اپوزیسیون در مسئله کئوپراسیون، از اینجا است عدم اعتماد اپوزیسیون نسبت به ترقی روستا به سوی سوسیالیسم از طریق کئوپراسیون، از اینجا است رجعت اپوزیسیون به سوی طریق کهنه یعنی طریق توسعه‌ی سرمایه‌داری در روستا.

روی هم رفته این است قیافه‌ی "اپوزیسیون تازه" در مسائل علمی مربوط به ساختمان سوسیالیستی.

نتیجه یکی است: خط مشی اپوزیسیون، مادام که دارای خط مشی است، تردید و تزلزل اپوزیسیون و عدم اعتماد وی به کار ما و دست پاچگی وی در قبال دشواری‌ها، به تسلیم اقتصاد ما در مقابل عناصر سرمایه‌داری منجر می‌گردد.

زیرا اگر نپ اساساً عقب نشینی است، اگر نسبت به ماهیت سوسیالیستی صنایع دولتی تردید حاصل است، اگر تقریباً تمام اقتدار در دست کولاک می‌باشد و اگر به کئوپراسیون نمی‌توان زیاد امیدوار بود و نقش دهقان میانه حال به طرز تصاعدی تنزل می‌یابد، راه تازه‌ی ترقی روستا مشکوک است و حزب تقریباً تغییر ماهیت پیدا می‌کند و انقلاب باختر هم نزدیک نیست، پس بعد از تمام اینها در زرادخانه‌ی اپوزیسیون چه باقی می‌ماند و در مبارزه علیه عناصر سرمایه‌داری اقتصاد ما، اپوزیسیون به چه چیز امیدوار می‌باشد؟ فقط با "فلسفه‌ی زمان" [۳۴] که نمی‌شود به جنگ رفت.

واضح است که زرادخانه‌ی "اپوزیسیون تازه" اگر هم بتوان آن را زرادخانه نامید، جای غبطه باقی نمی‌گذارد. این زرادخانه مبارزه نیست و به طریق اولی به درد پیروزی نمی‌خورد.

واضح است که اگر حزب به این زرادخانه به سوی زدو خورد می‌شتافت در "یک چشم به هم زدن" خود را به هلاکت می‌رسانید، و لازم می‌آید به طور ساده در برابر سرمایه‌داری اقتصاد ما زانو بر زمین زند.

از این رو کنگره‌ی چهاردهم حزب کاملاً کار به جایی کرد وقتی تصمیم گرفت که "مبارزه در راه پیروزی ساختمان سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی وظیفه‌ی اساسی حزب ما است"؛ که یکی از شرایط لازمه‌ی انجام این وظیفه "مبارزه علیه عدم اعتماد به امر ساختمان سوسیالیسم در کشور ما و مبارزه علیه مساعی کسانی است که بنگاه‌های "تیپ سوسیالیستی پا برجای ما" (لنین) را مانند مؤسسات دولتی سرمایه‌داری می‌نگرند؛ که این گونه جریان‌ات فکری در حالی که روش آگاهانه‌ی توده‌ها نسبت به ساختمان سوسیالیسم عموماً و نسبت به صنایع سوسیالیستی خصوصاً غیر ممکن می‌باشد، فقط قادر است از رشد عناصر سوسیالیستی اقتصاد جلوگیری کرده مبارزه‌ی سرمایه‌ی شخصی را علیه آنها تسهیل نماید"؛ که از این رو کنگره کار وسیع

تربیتی را برای رفع این گونه تحریفات در لنینیسم واجب می شمرد" (رجوع شود به قطعنامه در باره‌ی گزارش کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی). [۳۵]

اهمیت تاریخی کنگره‌ی چهاردهم حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی در آن است که توانست خطاهای "اپوزیسیون تازه" را تا ریشه آشکار سازد، عدم اعتماد و ندبه و زاری وی را دور انداخته راه مبارزه‌ی بعدی را برای سوسیالیسم به طور روشن و صریح معین نماید. دورنمای پیروزی را در برابر حزب بگشاید و به این وسیله پرولتاریا را با ایمان خلل ناپذیری نسبت به پیروزی ساختمان سوسیالیسم مسلح گرداند.

۲۵ ژانویه سال ۱۹۲۶.

توضیحات:

- [۱] - آثار استالین، جلد ۶، صفحه ۶۳ - چاپ آلمانی. - ص. ۲
- [۲] - منتخب آثار لنین، در دو جلد، جلد ۱، صفحه ۷۶۷ تا ۸۷۵ - چاپ آلمانی. - ص. ۳
- [۳] - منتخب آثار لنین، در دو جلد، جلد ۲، صفحه ۱۵۸ تا ۲۵۳ - چاپ آلمانی. - ص. ۳
- [۴] - منتخب آثار لنین، در دو جلد، جلد ۲، صفحه ۴۱۱ تا ۵۰۲ - چاپ آلمانی. - ص. ۳
- [۵] - منتخب آثار لنین، در دو جلد، جلد ۲، صفحه ۶۶۹ تا ۷۵۷ - چاپ آلمانی. - ص. ۳
- [۶] - آثار استالین، جلد ۶، صفحه ۱۰۸ و ۱۰۹ - چاپ آلمانی. - ص. ۴
- [۷] - آثار استالین، جلد ۶، صفحه ۹۲ - چاپ آلمانی. - ص. ۶
- [۸] - آثار استالین، جلد ۶، صفحه ۳۳۸ - چاپ آلمانی. - ص. ۷
- [۹] - منتخب آثار مارکس و انگلس، در دو جلد، جلد ۱، صفحه ۹۳ تا ۱۰۳ - چاپ آلمانی. - ص. ۷
- [۱۰] - آثار استالین، جلد ۶، صفحه ۳۲۴ / ۳۲۵ - چاپ آلمانی. - ص. ۱۵
- [۱۱] - آثار استالین، جلد ۶، صفحه ۱۵۷ - چاپ آلمانی. - ص. ۲۱
- [۱۲] - دومین کنگره‌ی اینترناسیونال کمونیستی از ۱۹ ژوئیه تا ۷ اوت ۱۹۲۰ برگزار گردید. نقل قولی از سخنرانی رفیق لنین توسط رفیق استالین "درباره‌ی نقش حزب کمونیست". - ص. ۲۳

[۱۳] - آثار لنین، جلد ۳۲، صفحه ۷۶ - چاپ روسی. - ص. ۲۶

[۱۴] - سکتزان (Zektran) - کمیته‌ی مرکزی اتحاد، اتحادیه‌های کارگری راه آهن و کارگران کشتی رانی که در تاریخ سپتامبر ۱۹۲۰ تأسیس شده بود. سال ۱۹۲۰ و اوائل ۱۹۲۱ رهبری سکتزان در دست تروتسکیست‌ها بود که روش‌های اجباری و ریاست طلبی را در مورد کارگران اعمال می‌داشتند.

اولین کنفرانس متحده‌ی کارگران راه آهن و کشتی رانی سراسر روسیه در مارس ۱۹۲۱ برگزار شد و تروتسکیست‌ها را از رهبری سکتزان اخراج نمودند و یک کمیته‌ی مرکزی جدیدی انتخاب کردند که روش نوینی برای کار در اتحادیه اتخاذ نمود. - ص. ۳۶

[۱۵] - آثار لنین، جلد ۳۲، صفحه ۲/۱ - چاپ روسی. - ص. ۳۷

[۱۶] - تزه‌ای دومین کنگره‌ی کمینترن " درباره‌ی نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتری " به عنوان قطعنامه‌ی کنگره تصویب شد. (قطعنامه، رجوع شود به - آثار لنین، جلد ۲۵، صفحه ۵۶۰/۵۶۶ - چاپ روسی. - ص. ۴۰

[۱۷] - آثار استالین، جلد ۶، صفحه ۹۴ - چاپ آلمانی. - ص. ۴۳

[۱۸] - رجوع شود به جزوه‌ی "درباره‌ی لنین و لنینسم" ۱۹۲۴ ی. استالین، ص. ۶۰ - ص. ۴۳

[۱۹] - منتخب آثار لنین، در دو جلد، جلد ۲، صفحه ۹۹۵ تا ۹۸۸ - چاپ آلمانی. - ص. ۴۴

[۲۰] - قطعنامه چهاردهمین کنفرانس حزبی " درباره‌ی وظائف کمینترن و حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در رابطه با پلنوم کمیته‌ی اجرائی کمینترن. رجوع شود به " قطعنامه‌ها و تصمیمات نشست حزب، کنفرانس و پلنوم کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بلشویک شوروی. صفحه ۳۱/۲۵ چاپ روسی - ص. ۴۴

[۲۱] - آثار استالین، جلد ۷، صفحه ۹۵/۹۴، ۱۰۳ - چاپ آلمانی. - ص. ۴۵

[۲۲] - آثار استالین، جلد ۷، صفحه ۹۵،۱۰۰ - چاپ آلمانی. - ص. ۴۵

[۲۳] - آثار استالین، جلد ۷، صفحه ۱۰۲ - چاپ آلمانی. - ص. ۴۶

[۲۴] - آثار استالین، جلد ۷، صفحه ۳۴۰/۲۲۷ - چاپ آلمانی. - ص. ۴۶

[۲۵] - منظور پلنوم کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) که از تاریخ ۳۰/۲۳ آوریل ۱۹۲۵ برگزار شده بود. قطعنامه چهاردهمین کنفرانس حزبی "درباره‌ی وظائف کمینترن و حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در رابطه با پلنوم کمیته‌ی اجرائی کمینترن" و موضع حزب در مورد مسئله‌ی پیروزی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی. رجوع شود به "قطعنامه‌ها و تصمیمات نشست و کنفرانس حزبی، و پلنوم کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بلشویک شوروی. قسمت دوم ۱۹۴۱، صفحه ۳۱/۲۵ چاپ روسی - ص. ۴۶

[۲۶] - رجوع شود به "قطعنامه‌ها و تصمیمات نشست و کنفرانس حزبی، و پلنوم کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بلشویک شوروی. قسمت دوم ۱۹۴۱، صفحه ۲۹/۲۸ چاپ روسی - ص. ۵۲

[۲۷] - منظور چهاردهمین کنفرانس حزب کمونیست روسیه (بلشویک) برگزار شده در تاریخ ۲۹/۲۷ آوریل ۱۹۲۵ است. - ص. ۵۲

[۲۸] - جواب کمیته‌ی مسکو حزب کمونیست روسیه (بلشویک) به نامه‌ی بیست و دومین کنفرانس ایالتی لنینگراد که تحت تأثیر فراقسیون طرفداران زینوویف - کامنیف بود، که در شماره‌ی ۲۹۱ روزنامه‌ی "پراودا" در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۵ درج شده بود. - ص. ۵۳

[۲۹] - رجوع شود به "قطعنامه‌ها و تصمیمات نشست و کنفرانس حزبی، و پلنوم کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بلشویک شوروی. قسمت دوم ۱۹۴۱، صفحه ۵۰ چاپ روسی - ص. ۵۴

[۳۰] - آثار استالین، جلد ۶، صفحه ۱۱۸/۱۱۷ و ۱۲۰/۱۱۹ - چاپ آلمانی. - ص. ۵۶

[۳۱] - منتخب آثار لنین، در دو جلد، جلد ۲، صفحه ۹۸۹ - چاپ آلمانی.
- ص. ۵۹

[۳۲] - رجوع شود به "قطعنامه‌ها و تصمیمات نشست و کنفرانس حزبی،
و پلنوم کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بلشویک شوروی. قسمت دوم ۱۹۴۱،
صفحه ۵۱/۵۰ چاپ روسی - ص. ۵۹

[۳۳] - منتخب آثار لنین، در دو جلد، جلد ۲، صفحه ۸۲۵ تا ۸۶۱ - چاپ
آلمانی. - ص. ۶۲

[۳۴] - "عصر فلسفه"، منظور مقاله‌ی ضد حزبی زینوویف که سال
۱۹۲۵ نوشته شده. انتقاد بر این مقاله توسط رفیق استالین. رجوع شود به آثار
استالین، جلد ۷، صفحه ۳۲۸/۳۲۶ - چاپ آلمانی. - ص. ۶۵

[۳۵] - رجوع شود به "قطعنامه‌ها و تصمیمات نشست و کنفرانس حزبی،
و پلنوم کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بلشویک شوروی. قسمت دوم ۱۹۴۱،
صفحه ۵۰ چاپ روسی - ص. ۶۶

www.toufan.org

صفحه‌ی توفان در شبکه‌ی جهانی اینترنت

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

پیروزیاد حزب طبقه کارگر ایران

www.toufan.org

صفحه‌ی توفان در شبکه‌ی جهانی اینترنت

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

پیروزباد حزب طبقه کارگر ایران